

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزِ اکمالِ دین ...

در طلوعه‌ی عید مبارک غدیر هستیم؛ روزی که روز اکمال دین و اتمام نعمت و روز نفخ روح در پیکر اسلام است.

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾؛^۱

«امروز [که اسلام زیر سایه‌ی ولایت رفت] دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین [الهی] برای شما پذیرفتم».

هر گروه و جمعیتی برای حفظ نظم زندگی اجتماعی‌شان نیاز به امیر و فرمانروایی دارند که مدیر و مدبر و ناظم باشد؛ این مطلب در نزد هر فطرت سلیم و عقل واقع‌بینی، از مسلمانات است، زیرا نبود امیر و فرمانروا در میان یک جمعیت، مستلزم تشّت آراء و اختلاف انظار و به دنبالش اختلال و هرج و مرج و افساد و نهب* اموال و اتلاف نفوس خواهد بود.

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

* نَهَبَ يَنْهَبُ: چپاول و غارت کردن.

درک ناقص خوارج از قرآن

وقتی امام امیرالمؤمنین علیه السلام سخن خوارج نهروان را شنید که بر اساس فکر جاهلانیهی خودشان به اقتباس ناقص از قرآن شعار می دادند: (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)؛ جز خدا کسی حق حکومت [در میان بشر را] ندارد [و حاکم، منحصرأ خداست]؛ فرمود:

(كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ)؛

«سخن حقی است که از آن، ارادهی باطل می شود».

می خواهند در پوشش این گفتار حق، مطلب باطلی را رواج بدهند.

(نَعَمْ؛ أَنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)؛

«آری؛ درست است، جز خدا کسی حاکم در عالم نیست».

(وَلَكِنْ هُوَ لَآءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ)؛

«اینها می گویند: [در میان بشر] کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد [و مردم هم

وظیفهی اطاعت از هیچ فرماندهی را ندارند]».

در حالی که یکی از احکام خدا همین است که باید در میان بشر، کسی فرمانروا

باشد و دیگران نیز مطیع فرمان او باشند! مگر این حکم خدا نیست که:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾؛^۱

«هر که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است...».

آیه نشان می دهد که رسول در میان مردم حق فرمانروایی دارد و مردم نیز

وظیفهی اطاعت از فرمان او را دارند. مگر این آیه نیست که می گوید:

۱-سورهی نساء، آیهی ۸۰.



﴿...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۱

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرمانروایان از خودتان را [که از

جنس بشر می باشند]».

همانگونه که خدا احکامی به نام شریعت دارد، رسول و فرمانروایان جانشین او نیز فرامینی برای تنظیم زندگی جوامع بشری از امور دنیا و آخرتشان دارند که فرموده است:

﴿...مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۲

«آنچه را که رسول برای شما آورده، بگیرید [و به آن عمل کنید] و از آنچه که

شمارا از آن نهی کرده، خودداری نمایید».

ضرورت وجود حاکم

پس صحیح است که حق حاکمیت در عالم، مختص به خداست، ولی همان خدای حاکم، حکم کرده که باید در میان بشر، فرمانروا و امیری باشد و مردم هم مطیع فرمان او باشند.

بعد امام علیه السلام در ادامه‌ی سخنانشان فرمودند:

﴿وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛

«مردم ناگزیرند و چاره‌ای جز این ندارند که در میانشان امیر و فرمانروایی

باشد، حالایا برّ و نیکو کار و یا فاجر و تبهکار!»

حتّی بودن امیر فاجر به صلاح جامعه نزدیکتر است از نبود مطلق امیر اچنانکه می فرماید:

﴿يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ؛

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۲-سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.



«وقتی که امیر و فرمانروایی در میان مردم بود [در جو حکومت او، انسان مؤمن به کار [دینی اش] می رسد و کافر هم [از زندگی دنیوی اش] برخوردار می گردد».

اما وقتی امیر مطاعی نبود، زندگی هرج و مرج است و به جان هم افتادن و حقوق یکدیگر را پایمال نمودن! و در چنین جوی، نه مؤمن بهره ای از دینش می برد و نه کافر از دنیایش برخوردار می شود.

(... وَ يُجَمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤَخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ)؛

« [با بودن امیر] بیت المال تشکیل داده می شود و امور اقتصادی مردم تنظیم می گردد و با دشمن مهاجم نبرد می شود و راهبادهای امن و امان می گردد و جلوی تجاوزات زورمندان نسبت به ضعیفان گرفته می شود».

(حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَا حَ مِنْ فَاجِرٍ)؛^۱

«در نتیجه، نیکو کار آسایش می یابد و از شر تبهکار راحتی حاصل می شود».

جمله ای هم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است:

(لَا يَسْتَعْنَى أَهْلٌ كُلُّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةٍ يُفْزَعُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا)؛

«اهل هر شهر و قومی، از سه گس نمی توانند بی نیاز باشند تا برای تنظیم امور دنیا و آخرتشان به آنان رجوع نمایند که در صورت فقدان این سه کس، جمعیتی پراکنده و بی سر و سامان و خالی از کمال انسانی خواهند بود».

(فَقِيهٌ عَالِمٌ وَرِعٌ وَ أَمِيرٌ حَيَّرٌ مُطَاعٌ وَ طَيِّبٌ بَصِيرٌ ثَقَّةٌ)؛^۲

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه ی ۴۰، روایت اول.

۲- تحف العقول، صفحه ی ۳۲۱.



«عالم دین شناس پرهیز کار و فرمانروای نیکو کار مطاع و طیب آگاه موثق».

باید مرجع علمی دینی در میان نشان باشد تا برای حل مشکلات علمی و دینی به او رجوع نمایند و باید طیب بصیر موثقی باشد تا بهداشت جسمی مردم تأمین شود و دیگر فرمانروای خیر خواهی که مردم مطیعش باشند در میان هر قومی لازم است تا جلوی هرج و مرج و اختلال اجتماعی گرفته شود.

این مطلب مربوط به اصل لزوم حکومت در میان جوامع بشری است، منتها جوامع بشری از نظر جهان بینی گوناگونند.

تفاوت حکومت در جامعه‌ی دینی و جامعه‌ی غیر دینی

جامعه‌ی غیر دینی از امیر و زمامدار خود، توقعی جز این ندارد که امنیت عمومی را برقرار سازد، مرزهای کشور را از هجوم دشمن در امان نگه دارد، امور اقتصادی را تنظیم کند و جلوی اجحافات و تعدیات را بگیرد؛ جامعه‌ی غیر دینی از امیر عرفی بیش از این توقعی ندارد.

اما جامعه‌ی دینی، یعنی آن جامعه‌ای که دین را اساس اصلی در زندگی خود می‌داند، یا به عبارتی معتقد است که اگر دین نباشد زندگی، زندگی انسانی نیست و تنها مایه‌ی شرف و عزت و سعادت دارین آدمی، دین و ارتباط با خداست؛ و می‌کوشد که زندگی دنیا را هم در مسیر دین قرار بدهد. که اگر در مسیر دین واقع شد، سعادت مند است و اگر نشد زندگی اش، زندگی حیوانی است. و تمام مقصدش اجرای احکام خدا در میان جامعه است، بر این عقیده است که آن حاکم و امیری که در میان نشان حکومت می‌کند باید هم عارف به تمام حقایق دین از اصول و فروعش



باشد و هم معصوم از خطا در تمام شئون زندگی.

جامعه‌ی دینی این دو شرط را برای امیر لازم می‌داند: **علم و عصمت**، در صورتی که جامعه‌ی غیر دینی به این سنخ مطالب کاری ندارد، علم و احاطه به همه‌ی قوانین و عصمت از خطا را لازم نمی‌داند، بلکه همین قدر که مدیر و مدبّر و ناظم باشد و تأمین حوائج زندگی مادّی مردم را بنماید کافی است؛ اما جامعه‌ی دینی می‌گوید: آن امیری که می‌خواهد در جامعه حکومت کند، باید دو شرط ممتاز داشته باشد: یکی اینکه به تمام کلیات و جزئیات آن دینی که می‌خواهد احکام آن را اجرا کند عالم باشد و دیگر اینکه از مطلق اشتباه و خطا معصوم باشد.

البته متوجه هستیم که ما مبنای اصل مکتب را بیان می‌کنیم؛ حالا اگر مردم نتوانند شرایط را مهیا و موانع را برطرف سازند و طبعاً آن حقیقت تحقّق پیدا نکند، آن حساب دیگری است و به اصل و اساس مکتب مربوط نیست.

ویژگی‌های حاکم دینی

ما که جامعه‌ی دینی هستیم، می‌گوییم: به حکم عقل واقع‌بین، خداوند حکیم که دین جامع و کاملی را برای ارشاد و هدایت عالم انسان مقرر کرده است، باید امیری را برای اجرای این دین، معرفی و معین کند که هم عالم به تمام حقایق این دین باشد و هم از هر خطا و اشتباهی معصوم باشد.

مفهوم عصمت

باید بدانیم که عصمت، یک صفت نفسانی و نیروی درونی و یک حالت خداترسی است که در باطن انسان پیدا می‌شود و با وجود آن حالت، امکان ندارد که



صاحب آن، دست به خطا و انحراف بزند؛ البته نتوانستن منظور نیست! بعضی خیال می کنند اینکه می گوئیم: امام، معصوم است؛ یعنی، نمی تواند گناه کند، در صورتی که نتوانستن کمالی نیست؛ دیوار هم نمی تواند گناه کند، اینکه ارزش نیست، لذا انسانی هم که قادر بر ارتکاب گناه نباشد بی ارزش است.

صفت عصمت

انسان معصوم آن کسی است که در عین قدرت بر ارتکاب گناه، آن را انجام ندهد؛ مثلاً، یک لیوان شربت بسیار مطلوب، خوش رنگ و خوشبو و خوش طعم به شما عرضه شود و شما هم شدیداً تشنه هستید و به آن میل دارید، اما می دانید که مسموم است؛ در این صورت هیچ ممکن نیست آن را بیاشامید. نه اینکه نمی توانید و از خوردن آن عاجزید، بلکه در عین توانایی کامل و شدت عطش، آن را نمی خورید، چرا؟ چون علم به مسمومیت آن دارید و می دانید که پیامد خوردن آن، مردن است.

اینجا شما نسبت به خوردن آن شربت، دارای صفت عصمت هستید و از خوردن آن، معصوم می باشید؛ یعنی، حالت درونی شما که همان علم به مسمومیت آن شربت است، مانع از خوردن آن می شود. این همان حالت عصمت است، منتها عصمت ما محدود به امثال این مورد است ولی انبیا و امامان علیهم السلام نسبت به تمام گناهان و خطیئات دارای این حالتند.

ما اَکَلِ مال به باطل می کنیم؛ مال یتیم و مال به دست آمده‌ی از رشوه و ربا را با کَیْفِ تمام می خوریم، چون آنگونه که علم به پیامد آن شربت مسموم داریم، علم به پیامد اینها نداریم؟

امامان علیهم السلام پیامد تمام اعمال را آنگونه مشاهده می کنند که ما، ماده‌ی سمّی را در آن شربت مسموم مشاهده می کنیم. آنها به این کلام خدا ایمان قطعی دارند که:



﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾^۱

«آنان که اموال یتیمان را با ظلم و ستم می‌خورند، همانا آتش در شکم‌های خود می‌خورند.»

همین الآن که لقمه‌های چرب و نرم از ربا و رشوه و مال یتیم می‌خورند، دارند آتش می‌خورند! منتها فعلاً چهره‌ی آن جهانی این لقمه‌ها بارز نشده است. آنها در عالم پس از مرگ می‌بینند که همین لقمه‌های چرب و نرم، مبدل به آتش سوزان شده است:

﴿...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۴﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۲

«آنان که گنجینه‌ها از طلا و نقره و امثال آن می‌سازند و به مستحقان نمی‌رسانند، در روز جزا تمام اینها آتش می‌شود و سراپای آنان را فرا می‌گیرد و آنجا خطاب می‌شوند که این آتش، همان گنجینه‌های شماست؛ حال بچشید آنچه را که برای خود ذخیره می‌کردید.»

احساس حضور در محضر پروردگار

ما این حقایق را بر اساس ایمان به وحی، تعبداً می‌پذیریم، اما امامان علیهم‌السلام بر اساس علم و معرفتی که در حدّ اعلای دارند آنها را بالعیان می‌یابند و همین علم و



۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

۲-سوره‌ی برائت، آیات ۳۴ و ۳۵.

معرفشان نسبت به پیامد اعمال، آنها را از ارتکابِ گناه بلکه از تصمیم بر گناه بازمی‌دارد و گذشته از آگاهی از عواقبِ اعمال، اصلاً موضوع حضور در محضر خدا بازدارنده‌ی دیگری است که امامان علیهم‌السلام دارند و این غیر از مسأله‌ی علم به پایان کار است. خود حضور در محضر پروردگار برای آن بزرگواران، رادعی* است بالاتر از علم به پیامد عمل.

من گاهی در این مورد، از باب مثال عرض می‌کنم: آیا می‌شود در همین مجلس ما، کسی بر خیزد و لباس از تن برکند و لخت و برهنه‌ی کامل عیار بشود و چند تا کله معلق هم بزند و مطمئن هم باشد که هیچ پیامد بدی نخواهد داشت و کسی مانع او نخواهد شد؟! آیا ممکن است این کار الآن از یکی از ما سر بزند؟! بدیهی است که ممکن نیست، مگر اینکه دیوانه شود. حالا چرا ممکن نیست؟ آیا قادر نیست؟ چرا؛ قادر است. آیا از پیامد بدش می‌ترسد؟ خیر؛ زیرا فرض کنیم که هیچ پیامد بدی از فحش و شلاق و زندان ندارد. پس چرا ممکن نیست این کار از او صادر شود؟ چون حالت حضور در محضر بینندگان محترم را دارد. تنها مانعش حال حضور است. آری؛ این حال حضور در محضر حضرت ابصر الناظرین و اسمع السامعین و رب العالمین است که يعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور؛ از کمترین حرکت مردمک چشم و پنهان‌ترین خطور قلبی آگاه است.

این حال حضور، در قلوب پاک و صاف تمام انبیا و امامان علیهم‌السلام با اختلاف در مراتب، موجود است و همین حال حضور، رادع اصلی آنها از ارتکاب کوچکترین عمل ناپسند در محضر خداست و سبب اصلی بی‌پروایی ما در ارتکاب گناه هم،

*رادع: بازدارنده [از گناه].



همین نداشتن حال حضور است و داشتن حال غفلت و غیاب از خدا، علاوه بر ناآگاهی یا بی‌اعتنایی نسبت به پیامدهای اعمال زشتان! - أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا - ما بزرگی محض مردم را درک می‌کنیم و پیامد خوردن شربت مسموم را هم می‌فهمیم اما عظمت محضر خدا را درک نمی‌کنیم و از پیامدهای اعمال زشت خود ترس و وحشتی نداریم و لذا در ارتکاب گناه بی‌پروا هستیم! اما امامان علیهم‌السلام، هم درک عظمت محضر می‌کنند و هم از عواقب شوم گناهان آگاهند و لذا می‌گوئیم آن بزرگواران دارای صفت عصمت از گناه می‌باشند.

تا اینجا توضیح معنای عصمت بود؛ اما حالا چرا لازم است که پیامبران و

امامان علیهم‌السلام معصوم باشند؟

وظیفه‌ی امام، هدایت جامعه به سوی سعادت

برای اینکه کار آنها بسیار مهم است. کار پیامبر و امام، هدایت بشر و سوق دادن عالم انسان به عالم قرب ربوبی و تأمین حیات جاودانه برای آدمیان است و لذا امتصدی این کار باید کسی باشد که از هر گونه خطا و اشتباه فکری و عملی مصون باشد.

شما اگر احتمال بدهید هواپیمایی نقص فنی دارد و یا احتمالاً خلبانش از کار خلبانی آگاه نمی‌باشد، سوار آن نمی‌شوید. باید صددرصد مطمئن باشید که این هواپیما از نظر فنی کامل است و خلبان نیز در کار خودش ماهر است. در صورتی که فرضاً هر دو هم ناقص باشند، نتیجه‌اش سقوط است و مُردن سر نشینانی که مثلاً می‌خواستند پنجاه سال عمر کنند اما در سی سالگی مُردند. این مطلب مهمی نیست، چرا که همه باید بمیرند. اما آن کسی که می‌خواهد بشر را به عالم قرب ربوبی حرکت دهد و حیات ابدی برای او تأمین نماید، اگر کوچکترین خطا و انحرافی از او صادر



شود طبیعی است که حیات ابدی بشر به خطر می افتد و مبدل به هلاک ابدی می گردد. ما اگر حقیقت حیات اخروی و معنای قرب ربوبی را بفهمیم، آن وقت می فهمیم که پیامبر و امام کارشان فوق العاده مهم است و لذا عالم انسان باید در مقام پیروی از آنها مطمئن باشد که هم علمشان برای هدایت بشر، صددرصد کامل است و هم در مسیر عمل از هر نوع اشتباه و انحراف، مصونیت دارند.

پس این هم دلیل بر اینکه پیغمبر و امام باید دارای صفت عصمت باشند. اما حالاً راه احراز آن کدام است؟! یعنی ما از کجا بفهمیم که شخص معصوم کیست و چه کسی صلاحیت داشتن مقام نبوت و امامت را دارد؟

عرض می کنیم: این دیگر به ما مربوط نیست و مربوط به خداست:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱

تنها کسی که آگاهی از حالات درونی انسان ها دارد، خداست که خالق آدمیان است و می داند چه کسی دارای صفت عصمت و شایسته‌ی مقام امامت است. بشر عادی نمی تواند این صفت درونی را تشخیص بدهد.

مادر انتخاب افراد برای یک کار و کالت مجلس و وزارت و مدیریت، به اشتباه و انحراف می افتیم و ناصالحان را صالح می پنداریم! حتی حضرت موسی علیه السلام، پیامبر بزرگوار خدا، از میان بنی اسرائیل تعدادی را انتخاب کرد که به میقات ببرد تا بر حسب تقاضایی که کرده بودند سخن خدا را بشنوند. از هفتصد هزار نفر، هفتاد هزار نفر خوبانشان انتخاب شدند و از هفتاد هزار، هفت هزار نفر و از هفت هزار، هفتصد نفر و از هفتصد نفر، هفتاد نفر را انتخاب کرد که عصاره و چکیده‌ی صالحان و عارفانشان بودند! از قضا به میقات که رفتند جاهلانه تقاضای رؤیت خدا با چشم سر کردند و

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

محکوم به عذاب صاعقه گردیدند:

﴿...فَقَالُوا أُرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...﴾^۱

وقتی منتخبین حضرت موسی علیه السلام - که پیامبر معصوم است - تنها برای حضور در میقات، ناصالح از آب در می آیند، آیا بشر عادی می تواند امام را انتخاب کرده و زمام هدایت عالم انسان را به دست او بسپارد؟!

لذا می گوئیم: انتخاب انسان معصوم منحصرأمری مروط به خداست، او اعلام می کند که پیامبر چه کسی و امام چه کسی باید باشد. این هم موضوع احراز عصمت.

چکیده‌ی مطالب

پس سه مطلب برای ما روشن شد:

۱. معنا و حقیقت عصمت

معنا و حقیقت عصمت که هم علم به پیامد اعمال در حد مشاهده و عیان است و هم حضور در محضر خداوند؛ این دو عامل مانع از ارتکاب گناه، بلکه رادع از تصمیم بر گناه می باشند.

۲. لزوم عصمت

مسأله‌ی لزوم عصمت که چرا لازم است پیامبر و امام، معصوم باشند؟ عرض شد: برای اینکه کار مخصوص پیامبر و امام، هدایت بشر به عالم حیات ابدی است و تا

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۳.

۲-البته اینجا اشتباه از ناحیه‌ی حضرت موسی علیه السلام نبوده، بلکه نایاب بودن افراد صالح در میان بشر عادی برای کارهای مهم، منظور است.



بشر اطمینانِ صد در صد به راه‌دانی و مصونیت آنها از اشتباه و انحراف پیدا نکند نمی‌تواند تا حدّ بذل مال و جان، تسلیم آنها بشود و زمام تمام امور دین و دنیا و آخرتش را به دست آنها بسپارد.

۳. احراز صفت عصمت

موضوع بعد احراز صفت عصمت و شناسایی شخص معصوم است که از چه راهی می‌توان او را شناخت؟ عرض شد: این مطلب، موکول به معرفی و تعیین خداوند است و به غیر از این طریق، راهی به سوی آن نمی‌توانیم به دست آوریم و لذا ما معتقدیم که اشخاص امامان علیهم‌السلام از جانب خدا معین و منصوب شده‌اند و به وسیله‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امت اسلام معرفی گردیده‌اند.

حال، شما طرز تفکر شیعه را درباره‌ی امام با طرز تفکر سنی مقایسه بفرمایید و ببینید چقدر از هم فاصله دارند.

آنها می‌گویند: پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لازم است کسی زمام حکومت بر امت را به دست بگیرد تا تأمین امنیت عمومی کرده و مرزهای کشور را از هجوم دشمن نگه دارد و امور اقتصادی را منظم نموده و حکومت اسلامی را گسترش دهد؛ حالا این حاکم و پیشوا هر که می‌خواهد باشد! عالم به حقایق دین باشد یا نباشد! مصون از خطا و گناه باشد یا نباشد! یعنی همان طرز تفکری که مکتب‌های مادی درباره‌ی پیشوا و زمامدار هر کشوری دارند، همان طرز تفکر را اهل تسنن درباره‌ی امام امت اسلامی دارند.

جمله‌ای را در این باب از کتاب **الغدیر**، تألیف مرحوم علامه‌ی امینی رحمته‌الله نقل می‌کنیم و می‌دانیم که یکی از امتیازات بزرگ ایشان این است که در این کتاب، تمام مدارک را از کتب اهل تسنن نقل می‌کنند.

در آنجا می‌فرمایند:



قالَ الْجُمْهُورُ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ: لَا يَنْخَلِعُ الْإِمَامُ بِفِسْقِهِ وَظُلْمِهِ لِعُصْبِ الْأَمْوَالِ وَضَرْبِ الْأَبْشَارِ وَتَضْيِيعِ الْحُقُوقِ وَتَعْطِيلِ الْحُدُودِ وَلَا يَجِبُ الْخُرُوجُ عَلَيْهِ بَلْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: [أَلَا تَرَوْنَ] إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَ لَوْ لِعَبْدٍ أَجْدَعٍ وَ لَوْ لِعَبْدٍ حَبْشِيٍّ وَ صَلُّوا وَرَأَى كُلُّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ؛^۱

«جمع کثیری از محدثان گفته‌اند: اگر امام و زمامدار به راه فسق و ستم افتاد،

اموال مردم را غصب کرد و بر سر و صورت آنها زد و حقوق را ضایع و حدود دین را

تعطیل کرد، از امامت منخل نمی‌شود و بر مردم واجب نیست علیه او قیام کنند، بلکه

پیامبر ﷺ گفته است: سخن او را بشنوید و اطاعت کنید اگر چه برده‌ای حبشی و

ناقص باشد. پشت سر هر برّ* و فاجری نماز بخوانید!»

و از کتاب احکام السُّلْطَانِيَّةِ ی قاضی ابویعلیٰ حنبلی نقل شده است که:

(مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِمُ بِالسَّيْفِ حَتَّى صَارَ خَلِيفَةً وَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيَّتَ وَلَا يَرَاهُ إِمَامًا بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ)؛

«هر کس به زور شمشیر بر مردم مسلط شد و خلیفه گردید و امیر المؤمنین

نامیده شد، بر احدی از مؤمنان به خدا و روز جزا جایز نیست که شبی را صبح کند در

حالی که او را به امامت نشناسد، هر چند آدم فاجری باشد؛ زیرا او امیر المؤمنین است!»

مامی گوئیم: کسی که به عنوان حاکم الهی و خلیفه‌النّبی بر جامعه‌ی دینی

حکومت می‌کند باید معصوم باشد ولی آنها می‌گویند: نه تنها عصمت شرط نیست

۱- الغدير، جلد ۷، صفحه ۱۳۷.

* برّ: نیکوکار.



بلکه فسق و فجور هم مانع نیست، همین که شمشیر به دست گرفت و صاحب الامر شد اطاعتش واجب است و مخالفتش حرام! ببین تفاوت حرف از کجاست تا به کجا!

قیام به حکومت، یکی دیگر از شؤون امام علیه السلام

این مطلب را هم به تناسب عرض می‌کنم که امام شؤون متعدّد دارد؛ یکی از شؤونش، زعامت اجتماعی و قیام به حکومت است که مشروط به شرط مردمی است؛ یعنی، اگر مردم به یاریش برخاستند، و وظیفه‌ی قیام به حکومت دارد تا زمام امور سیاسی اجتماع را به دست گیرد و اگر نیامدند، وظیفه‌ی قیام به حکومت از او ساقط است.

در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است که: وقتی سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل شد و ابوبکر را به عنوان خلیفه از شکم سقیفه بیرون آورده و امام علی علیه السلام را مزوی کردند، ابوسفیان و جمعی از همفکرانش که قصد شیطنت و ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی را داشتند، خدمت امام علیه السلام آمده و گفتند: چرا نشسته‌ای؟ برخیز و حرف خود را بزن و حق خود را بگیر، مطمئن باش که پیروز می‌شوی. ما با تو بیعت می‌کنیم و لشکر و جمعیت می‌ریزیم و مدینه را پر می‌کنیم و اینها را سر جایشان می‌نشانیم.

امام علیه السلام که از نیت شوم آنها آگاه بود فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُنَنِ النَّجَاةِ)؛

«ای مردم! بانگشستن در کشتی‌های نجات، موجهای فتنه را بشکافید و از آنها عبور کنید.»

تا ما ساکت هستیم شما هم سکوت کنید؛ ما که قیام کردیم، شما هم قیام کنید.

(وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ)؛

«از راه مخالفت کنار بیاید.»

(وَ ضَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ)؛

«تاج‌های مفاخرت را از سر بر زمین بگذارید.»



(أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَّاحَ)؛

«سعادت‌مند آن کسی است که اگر بال و پر دارد پرواز کند و اگر ندارد آرام

بنشیند. هم خودش راحت باشد و هم مردم را به رنج و تعب نیندازد.».

(هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَةٌ يُعْصُ بِهَا آكِلُهَا)؛

«این [پیشنهاد شما به من]، آبی بدبو و متعفن است و لقمه‌ای است که در گلوی

خورنده‌اش گیر می‌کند.».

(وَ مُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرِ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعِيرِ أَرْضِهِ)؛

«کسی که میوه‌ی نارسیده را بچیند، مانند کسی است که در زمین دیگری

زراعت کند که بهره‌ای نخواهد برد.».

(فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَى الْمُلْكِ)؛

«اگر حرف بزنی، می‌گویند: [طالب سلطنت است و] حرص حکومت دارد.».

(وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ)؛

«اگر سکوت کنم می‌گویند: ترس از مرگ دارد.».

(هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا)؛

«چه سخن دور از واقعیتی می‌گویند!».

آیا پس از آن همه وقایعی که در میدان‌های جنگ بر من گذشته است حالا از

مرگ می‌ترسم؟!

(وَ اللَّهُ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ آسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ)؛

«به خدا قسم! پسر ابی‌طالب به مرگ مشتاق‌تر از طفل به پستان مادر است.».



(بَلْ أَنْدَمَجْتُ عَلَىٰ مَكْنُونٍ عَلِيمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَا ضَرْبَئُكُمْ اضْطِرَابَ
الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبُعِيدَةِ)؛^۱

«ولی من از حقایق مکنون و مستوری آگاهم که اگر آنها را فاش کنم شما
می لرزید، مانند لرزیدن طناب در وسط چاه عمیق».

یعنی، فعلاً شرط مردمی برای من موجود نیست که قیام به تشکیل امر حکومت
بنمایم. وقتی هم با حضور مردم به حکومت رسیده بود می فرمود:

(أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ
بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِبْرَةِ ظَالِمٍ وَ لَا
سَعَبِ مَظْلُومٍ لَا لَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ
لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ)؛^۲

«آگاه باشید؛ قسم به خدایی که دانه را در دل خاک شکافته و انسان را آفریده
است، اگر نه این بود که جمع کثیری نزد من حاضر شدند و حجت بر من تمام شد و اگر
نبود عهده‌ی که خدا از دانایان گرفته که راضی به سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم
نشوند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آخر آن را با جام اولش
سیراب می ساختم و می یافتید که این دنیای شما در نزد من از عطسه‌ی ماده‌بزی،
خوارتر است».

مقصود امام علیه السلام این است: آن روز که اجتماع مردم برای یاری من نبود دستور
قیام به تشکیل حکومت نداشتم و روزی که حاضر شدند و به یاری من برخاستند
احساس وظیفه کرده و اقدام به قبول امر حکومت نمودم.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۵.

۲- همان، قسمتی از خطبه‌ی ۳.



شیعه‌ی مخلص!

در زمان امام صادق علیه السلام حکومت از آن جبّاران بنی عباس بود و امام قهرآدر خانه منزوی بود. از داوود رقی نقل شده که: من در خدمت امام علیه السلام بودم. مردی از خراسان به نام سهل بن حسن وارد شد، سلام کرد و گفت: آقا؛ چرا شما به حال مردم رحم نمی کنید؟! طاغوتیان ظلم و ستم را از حد گذرانده اند، شما امروز سپاه و لشکر دارید و می توانید در مقابلشان قیام کنید. تنها در خراسان، حدود صد هزار شمشیرزن دارید، علاوه بر شهرهای دیگر که عموماً مطیع شما هستند و آماده‌ی قیامند.

امام علیه السلام فرمود: بنشین؛ خدا تو را بیا مرزد. نشست و امام علیه السلام با او احوال‌پرسی کردند. سپس خادمشان را صدا زدند و فرمودند: تنور آتش را روشن کن. او هیزم در تنور انداخت و روشن کرد و شعله‌های آتش بالا آمد. امام علیه السلام فرمود: ای خراسانی؛ برخیز در میان آتش بنشین! او از این فرمان ترسید و گفت: آقا؛ من جسارتی به شما نکردم که می خواهید مرا بسوزانید! مرا معاف بفرمایید. در همان حال، هارون مکی که یک شیعه‌ی مخلص بود از در وارد شد و سلام کرد؛ سلامی که به معنای تسلیم محض است، در حالی که کفشش را با انگشت دستش گرفته بود. امام علیه السلام جواب سلام داد و فرمود: هارون؛ کفش را بگذار و برو در میان تنور بنشین! گفت: **سَمِعاً وَ طَاعَةً يَا بِنِی رَسُولِ اللَّهِ؛ شنیدم و مطیع فرمانم ای فرزند رسول خدا!**

بی درنگ کفش را انداخت و میان تنور شعله‌ور رفت. مرد خراسانی از دیدن این جریان متوحّش شد. امام علیه السلام بنا کردند از اوضاع و احوال خراسان سؤال کردن، او با اضطراب به امام علیه السلام جواب می داد، اما تمام حواسش پیش تنور آتش بود، داد زد: آقا؛ مرد در میان آتش سوخت! امام علیه السلام فرمود: برخیز و ببین! وقتی برخاست و کنار تنور



آمد، دید آن مرد در میان آتش، چنان آسوده و آرام نشسته که گویی در کنار آب روان نشسته و از آتش صدمه‌ای به لباس و بدنش نرسیده است.

امام علیه السلام فرمودند: هارون؛ بیرون بیا! بعد رو به سهل بن حسن کردند و فرمودند: در خراسان چند نفر مثل این دارم؟! گفت: آقای یک نفر هم نداری! فرمود: بله؛ می دانم یک نفر هم ندارم. ما خودمان می دانیم چه وقت باید قیام کنیم.

یکی از علل غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، همین است که شرط مردمی ندارد.

دو صفت حاکم الهی

۱. صفت عصمت

۲. صفت علم محیط به حقایق قرآن

عرض شد: حاکم الهی در جامعه‌ی دینی باید دارای دو صفت مسلم باشد: یکی صفت عصمت و دیگری صفت علم محیط به تمام حقایق وحی و قرآن.

چون قرآن، در واقع قانون اساسی اسلام و منبع اصلی احکام دینی ماست، متنها این را باید بدانیم که قرآن، مُجْمَل است و قهراً نیاز به بیان دارد، آن هم بیان عالم به تلمح حقایق این کتاب الهی و آن، غیر از امام معصوم کسی نمی تواند باشد.

کامل شدن قرآن با عترت

موضوع مُجْمَل بودن قرآن بسیار روشن است و تردیدی در آن نیست و قدر مسلمش، آیات احکام است که کسی نمی تواند بدون کمک گرفتن از بیانات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام به مقاصد آنها پی ببرد؛ مثلاً آیه‌ی: ﴿...أَقِمُْوا الصَّلَاةَ...﴾؛ «نماز بخوانید»، دارای اجمال است؛ یعنی، کسی نمی تواند از خود این آیه معنای نماز و

اوقات و رکعات و شرایط و مبطلات آن را به دست آورد. و همچنین آیه‌ی:

﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾^۱

«وظیفه‌ی مردم است که برای خدا قصد خانه کنند...».

اجمال و ابهام دارد. تا از سوی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بیانی نرسد، کسی نمی‌تواند از خود این آیه معنای حجّ و مناسک آن را که مشتمل بر صدها حکم از احکام میقات و احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر و منی و ... می‌باشد استنباط نماید. حال، چه حکمتی بوده که اجمال در آن رعایت شده است، حساب دیگری دارد؛ به هر حال حکمت الهی مقتضی شده که اجمال داشته باشد و طبعاً بیانش هم باید در کنارش باشد. چه آنکه قانون اساسی مجمل بی‌بیان فایده‌ای نخواهد داشت تا خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود مبین قرآن بود، طبیعی است که بعد از آن حضرت، باید کسی باشد که تا آخرین روز عمر دنیا مبین قرآن باشد.

شرایط فهم معارف قرآن

این چند جمله را از صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه ملاحظه می‌فرمایید که امام

زین العابدین علیه‌السلام به خدا عرض می‌کند:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا؛

«خدا یا؛ تو این قرآن را بر پیامبر بزرگوارت به گونه‌ی مجمل نازل کردی!»

(وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا؛

«و علم به عجایب و شگفتی‌های آن را به طور کامل به آن حضرت الهام فرمودی.»

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.



وَوَرَّثْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا؛

«و ما [اهل بیت] را وارث علم رسولت در مورد تفسیر قرآن قرار دادی [که ما

دارندگان علوم قرآن و وارث پیامبر اکرمت گشتیم]».

وَوَفَّضْنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ؛

«و ما را بر کسانی که ناآگاه از علم قرآنند برتری دادی».

وَوَقَّيْتَنَا عَلَيْهِ؛

«و ما را به تفسیر قرآن نیرومند و توانا گردانیدی».

(لَتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ)؛^۱

«تا ما را بالا دست کسانی که طاقت حمل آن را ندارند قرار دهی».

این جمله هم از نهج البلاغه است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ؛

«این قرآن است [که پیش روی شما و در دسترس شماست] حال، از او بخواهید

که به سخن درآید و هرگز سخن نخواهد گفت و لکن من از جانب او گزارش می دهم

[و شما را از محتویات آن باخبر می سازم]».

(أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا

بَيْنَكُمْ...)^۲

«آگاه باشید! علم تمام آنچه که گذشته و آنچه که خواهد آمد در قرآن است و

داروی دردِ شما و نظم دادن به آنچه که مربوط به شماست [از امور دنیا و آخرت] در

قرآن است».

۱- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۴۲.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۷.



اما با شما که هم‌زبان با او نیستید حرف نمی‌زند. من که زبان گویای او هستم باید در کنارش باشم تا مقاصد او را به شما بفهمانم.

تفسیر به رأی؟!

از ابو حمزه ثمالی نقل شده که: من در مسجد النبی نشسته بودم، مردی وارد شد و سلام کرد، جواب دادم. گفت: شما که هستی؟ گفتم: من مردی از اهل کوفه‌ام؛ کاری داشتی؟ گفت: شما ابی جعفر، محمد بن علی باقر را می‌شناسی؟! گفتم: خورشید فروزان است؛ با ایشان چه کار داری؟ گفتم: من چهل مسأله از مسائل علمی آماده کرده‌ام که از او بپرسم تا اگر پاسخ‌ها حق بود بپذیرم و اگر باطل بود رد کنم. گفتم: آیا معیار تشخیص حق و باطل در دست هست تا تشخیص بدهی چه چیز حق است و چه چیز باطل؟ گفت: بله. گفتم: خوب؛ کسی که خودش معیار تشخیص حق و باطل را در دست دارد، چه نیازی به دیگران دارد؟! گفت: شما مردم کوفه، مردمی پر حرف و کم حوصله هستید. تو نشانی ابی جعفر را به من بده تا بروم و با خودش صحبت کنم. در حال گفتگو بودیم که حضرت امام باقر علیه السلام وارد مسجد شد در حالی که جمعی اطرافش بودند و سؤالاتی می‌کردند. گفتم: حضرت ابی جعفر ایشانند. آن مرد رفت و به جمعیت پیوست. امام علیه السلام با اطرافیان در گوشه‌ای نشستند، من هم میان آنها رفتم و نشستم. مردم سؤالات خود را پرسیدند و رفتند. خلوت که شد، امام علیه السلام به او فرمود: تو که هستی؟ گفت: من قناده‌ی بصری هستم. فرمود: ها! فقیه اهل بصره هستی. دانشمند معروف اهل بصره، شما ای؟! گفت: مردم چنین می‌پندارند. فرمود: شنیده‌ام تفسیر قرآن می‌کنی، درست است؟ گفت: بله بحث قرآنی داریم. فرمود: تو، توانایی فهم قرآن داری که تفسیر می‌کنی؟! گفت: تا اندازه‌ای که می‌توانم. فرمود: من



آیه‌ای از تو می‌پرسم، بگو مقصود آن چیست؟ در سوره‌ی سبأ آمده است:

﴿... وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيَّ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ﴾^۱

«ما، در آن شهرها سیر و حرکت را مقرر کرده‌ایم، در آنها شب‌ها و روزها با

کمال امنیت سیر کنید».

آن کدام شهرهاست که مردم با کمال امنیت، شب و روز در آنها سیر می‌کنند؟

گفت: مکه است؛

ذَاكَ مَنْ حَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادَ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةَ حَلَالٍ وَ كَرِيَّ حَلَالٍ يُرِيدُ
هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ؛

«هر کس به قصد زیارت کعبه، از خانه‌اش با زاد و راحله خارج شود در امن و

امان خواهد بود تا به خانواده‌اش برگردد».

امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال نشده که کسانی از خانه بیرون بیایند و به سمت

مکه بروند و در راه گرفتار شوند و اموالشان را ببرند و جانشان به خطر بیفتد؟ گفت:

چرا؛ بسیار بوده‌اند کسانی که بین راه کشته شده و اموالشان به غارت رفته است.

فرمود: پس چطور می‌گویی که آیه فرموده: هر کس به مکه برود با امن و امان می‌رود و

برمی‌گردد؟ جوابی نداشت. فرمود:

(وَيَحَاكَ يَا قُتَادَةُ! إِنْ كُنْتَ إِتْمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ

هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ)؛

«قتاده؛ بر حذر باش! اگر تو قرآن را از پیش خود تفسیر کنی، هم خود را به هلاک

افکنده‌ای و هم مردم را و اگر از کسانی مثل خود بگیری، باز هم خود و هم مردم را به

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۸.



هلاک افکنده‌ای».

«وَيَحْكَ يَا قُتَادَةُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ»؛

«همانا قرآن را کسی می‌شناسد و می‌فهمد که مخاطب به خطابات قرآن است».

بعد فرمود: آنچه که مقصود آیه است این است که:

«... مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِنَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كَرِيٍّ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقِّنَا يَهُونَا قَلْبُهُ... كَانْ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛

«کسی که از خانه‌اش به قصد زیارت کعبه خارج شود در حالی که عارف به حقّ ما بوده و قلبش دوستدار ما باشد، این چنین کسی در روز جزا از عذاب جهنّم در امان است [در دنیا نیز از انحراف از مسیر دین در امان خواهد بود]».

بعد فرمود:

«كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ، فَيَقُولُ «إِلَيْهِ»؛

«همان گونه که خدا فرمود [که حضرت ابراهیم علیه السلام در باره‌ی ذریه‌اش دعا کرد که:]»:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...»؛

«خدایا؛ من ذریه‌ام را آوردم و در کنار بیت محرّممت سکنی دادم، حال ای خدا؛

دل‌های مردم را به سوی آنان متوجّه گردان.»

در دعا چنانکه می‌بینیم ضمیر جمع بصورت «إلیهم» آورده که راجع به «ذریه»

است و نفرموده: «إلیه» که ضمیر مفرد و راجع به «بیت» باشد و لذا امام علیه السلام می‌فرماید:

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.



فَنَحْنُ وَاللَّهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ الْتِي مَن هَوَانَا قَلْبُهُ قُبَلَتْ
حَجَّتُهُ وَإِلَّا فَلَا؛^۱

«پس به خدا قسم؛ مقصود از دعای ابراهیم علیه السلام ما هستیم که هر کس قلباً
دوستدار ما باشد حجّ او مقبول، و گرنه مردود است.»

پس آن شهرهایی که خدا فرموده هر کس در آنها به سیر و حرکت بپردازد در
امان خواهد بود ما هستیم که اگر مردم به سوی ما آمدند و احکام دینشان را از ما
گرفتند در دنیا، از انحراف در دین و در آخرت، از عذاب جهنّم در امان خواهند بود.

قضاوت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مردی در زمان حکومت عمر، نزد او آمد و گفت: من زنی گرفته‌ام، با اینکه بیش
از شش ماه از ازدواجمان نگذشته است بچه‌ای سالم آورده، معلوم می‌شود این بچه از
من نیست و مولود از زناست. عمر هم گفت: بله؛ درست است و این بچه از زناست.
دستور دادن را ببرند و بر او حدّ زنا جاری کنند! بیچاره زن که از پاکی خود مطمئن
بود، سخت پریشان حال گشت و بین راه که او را می‌بردند با حلال مشکلات،
امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه شد. دادش در آمد که: الا مان یا ابا الحسن! به دادم برس که
بی گناهم. امام علیه السلام وقتی از جریان مطلع شد دستور دادن را برگردانند و پیش عمر
آمد و فرمود: چرا حکم ناروا کرده‌ای؟! گفت: آقا؛ بچه‌ی شش ماهه که شرعی نیست!
فرمود: چرا؛ شرعی است. این آیه را در قرآن خوانده‌ای که:

﴿... حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا...﴾^۲

۱- بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحات ۳۴۹ و ۳۵۷، تلیف از حدیث ۲ و ۱۱.

۲- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۵.



«دوران بارداری و شیرخوارگی کودک، سی ماه است».
 گفت: بله؛ خوانده‌ام. فرمود: این آیه را هم که خوانده‌ای:
 ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ...﴾^۱
 «مادرها دو سال کامل، فرزندان خود را شیر می‌دهند».

گفت: بله؛ این را هم می‌دانم. امام علیه السلام فرمود: طبق آیه‌ی اول، مجموع دوران بارداری و شیرخوارگی سی ماه است و طبق آیه‌ی دوم، مدت شیرخوارگی دو سال؛ یعنی بیست و چهار ماه است. وقتی بیست و چهار از سی کم شود شش ماه باقی می‌ماند. پس معلوم می‌شود از نظر قرآن کریم، کمترین مدت بارداری، شش ماه است و بچه‌ی شش ماهه از نظر قرآن، بچه‌ی شرعی است.^۲

اگر علی نبود، هر آینه عمر...

عمر به جهل و نادانی خود پی بُرد و شاید از آن مواردی باشد که گفته است:
 (لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ)؛
 «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود».

از این قبیل جریانات، زیاد است و نشانگر این است که اگر قرآن به دست بشر عادی بیفتد، سبب ضلالت و گمراهی می‌گردد. شما ملاحظه می‌فرمایید مسأله‌ی وضو که از مسائل مبتلا به شبانه‌روزی مسلمانان است، چگونه مورد اختلاف شیعه و سنی قرار گرفته است. این بدین جهت است که نخواستند معنی قرآن را از امام

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۳.

۲-تفسیر المیزان، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۲۲۴.



معصوم بگیرند و به تبعیت از عمر گفتند: (حسبنا کتاب الله)؛ کتاب خدا در دست ما هست و ما در فهم آن نیاز به کسی نداریم.

با اینکه آیه‌ی وضو در اختیار همه هست که می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ وقتی خواستید به نماز بایستید، صورت و دستهای خود را تا مرفق* بشویید و سر و پاهارا تا مَفْصَل [یا برآمدگی پشت پا] مسح کنید...».

با این همه، می‌بینیم چگونه در این مسأله به اختلاف افتاده‌اند. اگر در خانه‌ی امام معصوم - که به حکم خود قرآن، مبین قرآن است - می‌رفتند و معنا و مقصود آیه را از کیفیت و کمیت «غَسَلُ» و «مَسَحُ» می‌پرسیدند به بالای بزرگ تفرقه و اختلاف نمی‌افتادند.

مراتب هدایت انسان به حکم عقل و قرآن

موضوع هدایت انسان یعنی تشخیص هدف خلقت و تعیین مسیر به سوی آن هدف و تنظیم برنامه‌ی سیر در آن مسیر، هم به حکم عقل و هم به حکم قرآن در رتبه‌ی اول، مختص به خداست. اما از نظر عقل، تنها خالق انسان است که از اسرار خلقت او باخبر است و می‌داند هدف خلقت انسان چیست و آن مسیری که باید بپیماید تا به هدف برسد کدام است و آن برنامه‌ای که باید طبق آن عمل کند و این سیر را به پایان برساند چه برنامه‌ای است. تنها خدا خالق انسان است که هم هدف خلقت او را

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶.

* مَرْفَق: آرنج.



تشخیص می دهد و هم مسیر را معین می کند و هم برنامه‌ی سیر را منظم می نماید. این حکم عقل است. قرآن نیز به همین حکم عقل ارشاد می کند و می فرماید:

﴿...قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ...﴾^۱

«...بگو: خداست که هدایت به حق می کند...».

﴿...قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

«...بگو: مشرق و مغرب از آن خداست او هر کس را بخواهد به صراط مستقیم

هدایت می کند.».

ما موظفیم در شبانه روز چندین بار در نماز بگوییم:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

و از خدا هدایت به «صراط مستقیم» را بخواهیم. پس به حکم عقل و قرآن، هدایت انسان در رتبه‌ی اول، مختص به خدا و در رتبه‌ی دوم وظیفه‌ی آن انسانی است که از جانب خدا مآذون و خلیفه‌ی خدا در امر هدایت عالم انسان است؛ یعنی خدا در ساختمان وجود او مشعلی روشن کرده و او در پرتو نور آن مشعل الهی، هم هدف خلقت انسان را تشخیص می دهد و هم مسیر و هم برنامه‌ی سیر را می شناسد و او همان رسول مبعوث از جانب خدا و امامان منصوب از سوی او می باشند. خدای متعال در قرآن کریم خطاب به رسول مکرّمش ﷺ می فرماید:

﴿...وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳

۱-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۲.

۳-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.



«...حقیقت آن که تو، به صراط مستقیم هدایت می کنی.»

و در مورد پیشوایان بحق فرموده است :

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...﴾^۱

«ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر و فرمان ما هدایت می کنند و انجام

تمام نیکی ها را به آنها وحی کردیم...».

اعطای منصب خلافت از جانب خدا

نکنه‌ی شایان توجه این که قرآن کریم مکرراً روی این حقیقت تأکید دارد که منصب خلافة‌اللہی و عهده‌دار شدن امر هدایت عالم انسان، منصبی است که باید محضاً از جانب خدا جعل گردد و جز او احدی حق دخالت در اعطای آن ندارد. در این آیه دقت فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲

«خدای تو [ای رسول!] هر چه را بخواهد می آفریند و [هر که را بخواهد]

برمی گزیند؛ آنان [آدمیان] حق برگزیدن ندارند. خدا منزّه و متعال از آن چیزی است که آنها شریک خدا می پندارند.».

از پیش خود، موجودی را خلیفه‌ی خدا در امر هدایت دانستن، نوعی شرک ورزیدن است. هر دو کار آفرینش و گزینش هادی، مختص به خداست.

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۲-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.



﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱؛

«...خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد...».

در سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدن و خلیفه‌تراشی کردن و ابوبکر را از درون آن به عنوان خلیفه بیرون آوردن و بعد از او عمر را خلیفه‌ی خویش معین نمودن و تشکیل شورای ساختگی توسط عمر برای خلیفه شدن عثمان و... دخالت در کار خدا کردن است و برای او شریک ساختن...! در حالی که فرموده است:

﴿...مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...﴾؛

«... آنها حق انتخاب و گزینش ندارند...».

﴿...سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲؛

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۳؛

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد در موردی که خدا و رسولش نظری داده‌اند او نظر مخالف بدهد و هر که خدا و رسولش را نافرمانی کند در گمراهی آشکار افتاده است.».

آن آیه فرمود: دخالت کنندگان در کار خدا مشرکند و این آیه می‌گوید: در مقابل خواست خدا و رسول ﷺ اظهار نظر مخالف نمودن، ضلالت آشکار است.



۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.

۳-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۶.

اهمیت موقعت منصب خلافة اللهی

موقعت منصب خلافة اللهی آنچنان دارای اهمیت است که وقتی خداوند حکیم می خواهد موضوع آفرینش انسان را با فرشتگان در میان بگذارد؛ اول سخن از خلیفه به میان می آورد و پیش از عنوان انسانیت، عنوان خلافت را مورد توجه قرار داده و آن را هم مربوط به جعل خود معرفی می کند و می فرماید:

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱

«خدا ای تو، به فرشتگان گفت: من می خواهم در زمین جعل خلیفه کنم...».

نفرموده: می خواهم انسان بیافرینم! یعنی آن چه که از نظر من در درجه اول اهمیت قرار دارد خلافت من است. آن کسی که می خواهد کار من را که امر هدایت عالم انسان است به عهده بگیرد، او باید با اذن من و جعل من عهده دار آن گردد نه با اذن و جعل غیر من. به داود پیامبر علیه السلام خطاب می کند:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...﴾^۲

«ای داود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ اینک بر اساس جعل ما [در میان

مردم حکومت کن...».

﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۳

«ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند...».

منصب امامت آنان به جعل ما بوده است. اعطای عنوان امامت و هدایت به امامان علیهم السلام کار مختص به من است و دیگران حق دخالت در آن ندارند.

۱-سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲-سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۳-سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.



درباره‌ی ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۱

«...من درباره‌ی تو جعل امامت کرده و امام مردم قرار دادهم...».

وقتی حضرت موسی علیه السلام مبعوث به نبوت شد؛ از خدا خواست که برای من

وزیری از خاندانم معین کن:

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۖ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۖ وَاجْعَلْ لِي مِنْ أُمَّةٍ مِّنْ

لِسَانِي ۖ وَيَقْتُلُوا قَوْمِي ۖ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ۖ هَارُونَ أَخِي﴾^۲

«...خدایا! هارون را که برادر من است وزیر من قرار بده».

نگفت: حالا که من خودم پیامبر و عالم به حقایقم می‌توانم برادرم را وزیر و

خلیفه‌ی خودم معین کنم بلکه از خدا خواست که جعل خلیفه نماید.

خدا هم فرمود: تو خودت پیامبر هستی و برادرت را می‌شناسی و حق داری او

را به عنوان وزیر و خلیفه‌ی خویش انتخاب کنی بلکه:

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۳

فرمود: تقاضای تو اجابت شد. ای موسی! برادرت هارون را وزیر تو قرار دادم. حال:

﴿اٰذْهَبْ اَنْتَ وَ اٰخُوكَ بآيَاتِي...﴾^۴

﴿...فَقُولَا اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ...﴾^۵

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۲-همان، آیات ۲۵ تا ۳۰.

۳-همان، آیه‌ی ۳۶.

۴-همان، آیه‌ی ۴۲.

۵-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۷.



«تو و برادرت آیات من را ببیند [و به فرعون] بگوید: ما فرستادگان خدای تو هستیم».

امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی خداوند

و حتی در جریان روز غدیر، انتصاب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امامت و خلافت، به خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفویض نشده و به آن حضرت نفرموده: خودت علی علیه السلام را به خلافت خودت تعیین کن بلکه فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛

«ای رسول آن چه را که از جانب خدایت به تو نازل شده است [به اطلاع مردم]

برسان...».

یعنی تو یک رسول و پیام رسان از جانب خدا هستی؛ باید آن چه خدا به تو گفته به مردم بگویی و تو حق نداری از پیش خود تعیین خلیفه کنی بلکه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛

تو مبلغی نه معین! آن چه از من به تو نازل شده است آن را به مردم تبلیغ کن [و آن کس را که من به عنوان خلیفه و جانشین تو معرفی کرده‌ام به مردم معرفی کن] و این را هم بدان که:

﴿...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛^۱

...! اگر این کار را نکنی [و تبلیغ تعیین من ننمایی] اصلاً رسالت خود را تبلیغ

نکرده‌ای [و رسول خدا محسوب نمی‌شوی]! یعنی مسأله‌ی ولایت علی علیه السلام روح رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است که بر پیکر دین دمیده می‌شود و آن را زنده می‌کند و به آن ابدیت می‌دهد. آن گونه که بچه در رحم مادر تا چهار ماهگی تمام اعضا و

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.



جوارح از داخل و خارج به او داده شده است اما روح ندارد و همچون نبات و گیاهی بی جان است؛ روح که در آن دمیده شد؛ در آن موقع بچه‌ی انسان شده است و به حیات انسانی خویش ادامه می‌دهد. دین مقدس اسلام هم تا روز غدیر خم تمام عقاید و احکامش از توحید و نبوت و معاد؛ نماز و روزه و حج و خمس و زکات و ... تنظیم شده بود و موقتاً با اتصال به روح ولایت محمدی ادامه‌ی حیات می‌داد و قهراً به محض رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبدل به پیکری بی روح می‌شد و رو به پوسیدگی و اضمحلال می‌گذاشت و کَانَ لَمْ یَکُنْ می‌گردید! اما روز غدیر خم با نفخ الهی، روح ولایت علوی که تداوم بخش به روح ولایت نبوی بود بر پیکر اسلام دمیده شد و ابدیت حیات آن را تضمین نمود و خدا فرمود:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾؛^۱

«...امروز [که روح ولایت بر پیکر رسالت دمیده شد] دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم...».

حاصل آن که تمام عناوین مربوط به خلافت و امامت، جعل الهی دارد و مستقیماً مربوط به ذات اقدس حق است و احدی از آدمیان - حتی پیامبران - در نصب و تعیین شخص خلیفه دخالتی ندارند. حال، آیا سقیفه‌ی بنی ساعده، این حق را داشته است که در حالی که هنوز جنازه‌ی مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی زمین است، تشکیل جلسه داده و از پیش خود، خلیفه برگزینند و ولی امر امت تعیین نمایند؟! اینجا ممکن است این توهم در برخی از اذهان راه یابد که مگر قرآن نفرموده است:

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.



﴿...وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...﴾^۱

«...کار مردم مشورت کردن با یکدیگر است...».

بنابراین، در سقیفه هم به حکم این آیه، در امر تعیین خلیفه به مشورت با هم پرداخته‌اند! در مقام دفع این توهم می‌گوییم: در این آیه مقصود از **أْمُرْهُمْ** اموری است که مربوط به خود مردم است و مردم حق اظهار نظر در آن امور را دارند از قبیل مسائل مربوط به معاملات و مبادلات تجاری و صنعتی، طرح آرای سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی و... نه کار مختص به خدا مانند ارسال رسول و نصب خلیفه و امام و تشریح شرایع و احکام که در آیات گذشته بیان شد و احدی جز خدا حتی پیامبران خدا حق دخالت در آن امور را ندارند. آری:

﴿...وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...﴾

مردم در کارهای مربوط به خودشان، موظف به شوری در بین خود می‌باشند حتی به رسول اکرم ﷺ نیز دستور داده که:

﴿...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾^۲

«...تو هم در کارها با مردم مشورت کن [در اقدام به صلح و جنگ با دشمنان از

مردم نظر خواهی نما]...».

انتصاب امام علی از سوی خداوند

پس کارها دو قسم است: یک قسم مختص به خداست مانند بعث رسول و

نصب امام و تشریح احکام:

۱-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۳۸.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.



﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ...﴾؛

«خدای تو آن چه را که بخواهد می آفریند و بر می گزیند...».

﴿...مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ...﴾؛^۱

«...آدمیان در این کار اختیاری ندارند...».

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾؛^۲

«...خدا داناست که رسالت خود را در کجا قرار دهد...».

قسم دوم کارهایی است که انجام آن واگذار به مردم شده و در آن کارها موظف به مشورت با یکدیگر و مآذون در اظهار نظر گشته اند. تازه در همان کارهای مربوط به خودشان نیز اگر در موردی خدا و رسول نظر خاصی داده باشند اهل ایمان حق اظهار نظر مخالف ندارند و باید تابع محض، مطیع، عاری از چون و چرا باشند که فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾؛

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد در موردی از کار مربوط به خودشان که خدا

و رسولش حکمی صادر کرده اند؛ اظهار نظری بنماید...».

﴿...وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾؛^۳

«...هر که نافرمانی از امر خدا و رسولش بنماید دچار ضلالت آشکار شده است.».

زینب دختر عمه‌ی رسول خدا ﷺ زنی متشخص از قبیله‌ی بنی هاشم بود. از خدا به



۱-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۳-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۶.

رسولش دستور رسید که به خاطر مصلحتی او را باید به زیدبن حارثه که برده‌ی آزاد شده‌ای بود تزویج بنمایی! رسول اکرم ﷺ طبق دستور خدا به خواستگاری زینب برای زیدبن حارثه رفت! او سخت از این پیشنهاد تعجب کرد که یا رسول الله! من کفو* او نیستم! این آیه در این موقع نازل شد که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۱

«هیچ مرد و زن با ایمانی در مقابل حکم خدا و رسولش نباید اظهار نظری بنمایند».

او هم گفت: اینک که خدا و رسولش دستور می‌دهند، تسلیم و مطیع فرمانم. آری:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ﴾^۱

«...ما مخلوق و ملک خدا ایم...».

مالک، حق همه گونه تصرف در ملک خود دارد. آنان که برای خویش استقلالی قائلند و خدا را هم مُجاز در تصرف در وجودشان نمی‌دانند نادانانی هستند که نه خود را شناخته‌اند و نه خدا را! بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی:

﴿...قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲

«...بگو: خدا، و سپس آنها را در گفتگوهای لجابت آمیزشان رها کن».

﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾^۳

* کفو: همتا، مانند.

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۳-سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳۰.



«این آخرین حدّ آگاهی آنهاست [و بیش از این چیزی نمی فهمند]...».

سقیفه‌ی بنی ساعده منشاء عصیان و ضلالت

پس به حکم آیاتی که خواندیم؛ مسأله‌ی جعل خلافت و امامت و تعیین شخص خلیفه و امام، امر مختصّ به ذات اقدس حقّ است و پیامبر ﷺ هم جز تبلیغ فرمان خدا به مردم، در امر خلافت و وظیفه‌ای ندارد. بنابراین تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده برای انتخاب خلیفه، کاری مشرکانه و نموداری از عصیان و ضلالت بود که خدا فرمود:

﴿...سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱

«...خدای متعال از آنچه شریک او قرار می دهند پاک و منزّه است».

و فرمود:

﴿...وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾

«...و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند؛ همانا گمراه شده است، گمراهی

آشکاری!»

و خدا داند که این ضلالت چه ضلالت های گسترده و عمیقی در امت اسلامی

به وجود آورد.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لُهُ عَلَى ذَلِكَ

۱-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.



قرآن، ثقل اکبر و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ثقل اصغر

نمونه‌ای نیز از گفتار رسول الله اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باب بشنویم.

(مَعَاشِرَ النَّاسِ أَمْرِي جَبْرِيْلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّهُ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ)؛

«ای گروه‌های مردم! خداوند عزوجل که رب من و شماست به وسیله‌ی جبرئیل

مرا امر کرده است که»:

(أَنْ أُعَلِّمَكُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَأَنَّ وَصِيَّ هَذَا وَابْنَيْ مَنِ

خَلْفِهِمْ مِنْ أَصْلَابِهِمْ حَامِلًا وَصَايَايَ هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ)؛

«شمارا آگاه سازم که قرآن «ثقل اکبر» است و این وصی من [اشاره به علی علیه‌السلام]

که حاضر در مجلس بوده است] و دو فرزند من [حسن و حسین که در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

نشسته بودند] و آنان که پس از ایشان از اصلاب اینان حامل سفارش‌های من خواهند

بود، اینان «ثقل اصغر» هستند».

ثَقْلٌ يَا ثَقْلُ یعنی: چیز سنگین و گرانقدر و نفیس و بدیهی است که چیزی

گرانقدرتر و نفیس‌تر از قرآن و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که هادی انسان به حیات ابدی و

سعادت جاودانی می‌باشند در عالم اسلام وجود ندارد و این که قرآن ثقل اکبر است

شاید از آن نظر باشد که دلیل بر امامت و حجیت امامان از اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرآن

می‌باشد، زیرا قرآن است که اطاعت اولی الامر را در ردیف اطاعت خدا و رسول

واجب کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

مِنْكُمْ...﴾!

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و رسول را و صاحبان

امر| امامان معصوم علیهم‌السلام از میان خودتان را...».

قرآن است که می‌گوید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

«همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول است و کسانی که ایمان آورده و

اقامه‌ی نماز نموده و در حال رکوع ایستاد زکات نموده‌اند| حضرت علی علیه‌السلام».

قرآن است که می‌گوید:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲

«...همانا خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت هر گونه رجس و بلیدی را

دور سازد و شما را پاک و مطهر گرداند».

و می‌گوید:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾^۳

«...ای پیامبر! بگو: در برابر زحمات رسالتم از شما هیچ اجر و مزدی نمی‌خواهم

مگر مودت و دوستی اهل بیتم...».

و همچنین آیات دیگر که ولایت آل رسول را اثبات می‌کند از این نظر قرآن ثقل

اکبر است.



۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۲-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۳-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

هدایتگری قرآن بر امام و امام بر قرآن

آنگاه رسول اکرم ﷺ در ادامه‌ی گفتار خود فرمود:

(يَشْهَدُ النَّقْلُ الْأَكْبَرُ لِلثَّقَلِ الْأَصْغَرِ وَيَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ لِلثَّقَلِ الْأَكْبَرِ)؛^۱

«قرآن، شهادت به [حجیت] عترت می‌دهد و عترت هم شهادت به [تمامیت و

جامعیت] قرآن [در امر هدایت عالم انسان] می‌دهد».

در روایت دیگر آمده است:

(الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَالْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ)؛^۲

«قرآن، ما را به در خانه‌ی امام می‌برد [و اطاعت او را بر ما واجب می‌کند] و امام

نیز ما را از حقایق مکنونه‌ی قرآن [و تفصیل احکام صادر شده‌ی از جانب خالق سبحان]

آگاه می‌سازد».

در روایت دیگری فرمود:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصِيَهُ اللَّهُ فِيَّ وَكُلُّ عِلْمٍ عَلِمْتُهُ فَقَدْ

أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامٍ الْمُتَّقِينَ وَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِين)؛^۳

«ای گروه‌های مردم! هیچ علمی نیست مگر این که خدا آن را به من آموخته

است و من هم آن را به امام متقین [علی] آموخته‌ام و هیچ علمی نیست مگر این که من

آن را به علی تعلیم کرده‌ام و او امام مبین است».

مقصود از امام مبین، امام امیرالمؤمنین عليه السلام

از حضرت امام باقر عليه السلام منقول است وقتی این آیه نازل شد:

۱- بحار الانوار، جلد ۷۷، صفحه ۲۷۵.

۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۴۰۹.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۲۰۸.



﴿...وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱
«...همه چیز را در امام مبین احصا* کرده ایم».

ابوبکر و عمر از جا بر خاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا مقصود از امام مبین تورات است؟ فرمود: نه. گفتند: آیا انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند: آیا منظور قرآن است؟ فرمود: نه! در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مجلس شد. تا چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد فرمود:

﴿هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲
«این است آن امام مبینی که خداوند علم همه چیز را در او احصا کرده است».

البته امام مبین در آیه به «لوح محفوظ» هم تفسیر شده است یعنی: کتابی که همه‌ی اعمال آدمیان و همه‌ی کائنات در آن ثبت و محفوظ است در عین حال منافات با معنایی که در روایت مذکور آمده است ندارد زیرا مظاهر و مجالی* علم خدا در عالم خلق، دارای مراتب طولیه است و استبعادی* ندارد که قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در رتبه‌ی اولی و قلب مبارک امام علی علیه السلام در رتبه‌ی ثانیه مظهري از مظاهر و مجالیی از مجالی لوح محفوظ و علم محیط خدا باشند.

امام مبین، آگاه به حقایق آسمان و زمین

ذیل این آیه، قصه‌ای از عمّار یاسر نقل شده که از اصحاب بزرگوار

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲.

* احصا: شمارش کردن، آمارگیری.

۲- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه‌ی ۶، حدیث ۶.

* مجالی: محلّ جلوه کردن و متجلی شدن.

* استبعاد: بعید دانستن.



پیامبر اکرم ﷺ است.

او گفته است: در یکی از سفرها که خدمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم به بیابانی رسیدیم که مملو از مورچه‌های ریز بی‌شماری بود و مثل سیل روی هم می‌غلطیدند و می‌رفتند. من از دیدن آن همه مورچگان تعجب کردم و گفتم:

(اللَّهُ أَكْبَرُ جَلَّ مُحْصِيهِ)؛

«چه بزرگ است آن خدایی که شماری این‌ها را می‌داند.»

امام فرمود:

(لَا تَقُلْ ذَلِكَ يَا عَمَّارُ وَلَكِنْ قُلْ جَلَّ بَارِيهِ)؛

«این چنین مگو ای عمار؛ بلکه بگو: چه بزرگ است آن خدا که آفریننده‌ی این‌هاست!»

گفتم: مولای من! مگر کسی هم هست در میان بندگان خدا که تعداد این‌ها را بداند. فرمود:

(نَعَمْ يَا عَمَّارُ أَنَا أَعْرِفُ رَجُلًا يَعْلَمُ كَمَ عَدَدِهِ وَ كَمَ فِيهِ ذَكَرٌ وَ كَمَ فِيهِ أُثْبَى)؛

بله ای عمار، من مردی را می‌شناسم که هم عدد آنها را می‌داند و هم می‌داند

در میان‌شان چند عدد نر و چند عدد ماده هست! گفتم:

(مَنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ يَا مَوْلَايَ)؛

«آن مرد کیست ای مولای من؟!»

فرمود: در سوره‌ی یس این آیه را خوانده‌ای؟

(... وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)؛^۱

این آیه نشان می‌دهد یک امام مبین هست که همه چیز در وجود او احصا شده است.

گفتم: بله خوانده‌ام. فرمود:

(أَنَا ذَلِكَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ)؛^۲

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲.

۲- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه‌ی ۷، حدیث ۱۰.



«آن امام مبینی [که خدا فرموده: او عالم به همه چیز است] من هستم».

این (العیاذ باللّٰه) خودستایی نیست که:

(تَرْكِيَّةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحٌ)؛

«تعریف و تمجید مرد از خودش، زشت و قبیح است».

بلکه این، تمام امکانات خود را در اختیار مردم قرار دادن است و گم‌گشتگان وادی حیرت و ضلالت را به سوی هادی به **صراط مستقیم سعادت**، راهنمایی نمودن است. آدمی که آب و نان فراوان در اختیار دارد و در میان تشنگان و گرسنگان ندا می‌دهد که نزد من بیایید؛ آن چه می‌خواهید در خانه‌ی من هست، آیا او خودستایی می‌کند یا اعلام آمادگی برای خدمتگزاری به مردم می‌نماید؟ آن وجود اقدسی که خدا او را به عنوان «امام مبین» در میان مردم منصوب فرموده و ابزار هدایت به سعادت ابدی را به دست او داده است و وظیفه‌ی الهی دارد که خود را با امکانات خدادادیش به مردم معرفی نماید تا او را به مرجعیت دینی خود بشناسند و برای استفاضه* از کمالات آسمانی‌اش به سوی او بشتابند.

قضاوت حیرت‌انگیز مولای متقیان حضرت علی علیه السلام

شریح قاضی در زمان عمر منصوب به قضاوت بود. از خودش نقل شده که گفته است: مردی نزد من آمد و گفت: دیشب در خانه‌ی ما دو زن، وضع حمل کرده‌اند؛ یکی پسر آورده و دیگری دختر؛ ولی نوزادها مشتبه شده‌اند و هر یک از آن دو زن، مدّعی است که پسر از آن من است! حال تکلیف ما چیست؟ من وقتی این ماجرا را شنیدم، متحیر شدم که چه بگویم.

* استفاضه: طلب فیض نمودن.



با هم پیش عمر رفتیم . او هم فکری کرد و دید نمی‌داند. به من گفت: تو که قاضی هستی بگو چه باید کرد؟ گفتیم: من اگر بلد بودم پیش شما نمی‌آمدم. گفت: اصحاب را جمع کنید تا از آنها نظر خواهی کنیم. آنها هم جوابی نداشتند. آخر الامر خودش گفت: من مردی را می‌شناسم که حلال مشکلات است.

(اَيْنَ اَبْوَالْحَسَنِ مُفْرَجُ الْكُرْبِ)؛

«کجاست ابوالحسن [علی علیه السلام] بر طرف سازنده‌ی غصه‌ها».

اطرافیان‌ش گفتند: احضارش کنید تا جواب بدهد. گفت: خیر، عالم را نزد جاهل نمی‌آورند بلکه جاهل باید نزد عالم برود . ما که نمی‌دانیم باید نزد او برویم . با هم حرکت کردند. اما علی کجاست؟ در نخلستان خارج شهر مشغول بیل زنی و آبیاری درختان است!! به راستی که چقدر بدبختی و مایه‌ی شرمندگی برای امت اسلامی است که آدم جاهل بی‌خبر از احکام خدا تکیه بر مسند خلافت الهی زده و حاکم بر امت گردد، آنگاه آن کس که از جانب خدا منصوب به خلافت و آگاه از تمام حقایق وحی خداست و عالم به همه‌ی علوم، آنچنان از میان امت طرد گردد که ناچار باید برود در میان بیابان بیل بزند و مزدوری کند تا معاش عائله‌اش را تأمین نماید!!

(تَبَّأْ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَا)؛

«نابود باد این دنیای پست و فرومایه که چه حق‌کشی‌ها در آن شده است و می‌شود!!»

آمدند و دیدند علی در میان بیابان بیل می‌زند و قرآن می‌خواند و می‌گوید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱؛

«آیا انسان می‌پندارد که به حال خود رها می‌شود [و به حسابش رسیدگی نمی‌گردد]؟»

۱-سوره‌ی قیامة، آیه‌ی ۳۶.



سلام کردند و جواب شنیدند. فرمود: چرا اینجا آمده‌اید؟ عمر جریان را گزارش داد. فرمود آن دو زن را حاضر کنند. دستور داد قدحی آوردند و آن را وزن کردند و سپس آن را به یکی از آن زن‌ها داد و فرمود: شیر خود را در میان آن قدح بدوش. آنگاه آن را با شیر وزن کرد و به دومی داد و فرمود: تو هم شیر خود را در میان آن بدوش و بار دیگر آن را وزن کرد: شیر یکی از آن دو سنگین و دیگری سبکتر آمد. فرمود: فرزند پسر از آن زنی است که وزن شیرش سنگین تر است. در جواب عمر که از سر مطلب پرسید فرمود: خدا سهم پسر را در ارث، دو برابر سهم دختر قرار داده است، در شیر هم، وزن شیر دختر سبکتر از وزن شیر پسر است.

مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) پس از نقل این قصه می‌فرماید:

«وَقَدْ جَعَلَتِ الْأَطْيَاءُ ذَلِكَ آسَاسًا فِي الْأَسْتِدْلَالِ عَلَى الذَّكَرِ وَالْأُنْثَى؛^۱»

«طیبیان این عمل را پایه و اساسی قرار داده‌اند برای اثبات پسر یا دختر بودن نوزاد.»

عمر، پس از مشاهده‌ی این فضیلت از امام، چون احساس شرمندگی می‌کرد گفت:

«لَقَدْ أَرَادَكَ الْحَقُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَلَكِنْ قَوْمُكَ أَبَوَا؛»

خدا تو را خواسته بود ای ابوالحسن! ولی مردم نخواستند. امام فرمود:

«حَفْضٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا حَفْصٍ ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾^۲؛^۳»

«در مقابل حقّ خضوع کن ای ابا حفص! [کنیه‌ی عمر، ابو حفص است] روز قیامت

روز جدا شدن حقّ از باطل است [آن روز معلوم می‌شود چه کسی حقّ و چه کسی باطل

بوده است].»



۱- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۲۳۴.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۱۷.

۳- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۵ (قضی).

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام معرفی خود...

چند جمله ای هم از خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خودش بشنویم که ضمن یکی از خطبه هایش فرمود:

(يا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ)؛

«ای مردم! تا مرا از دست نداده اید [آن چه می خواهید] از من بپرسید؛ چرا که علم اولین و آخرین نزد من است.»

(أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ تَنَّى لِي الْوَسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوَارِيهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْأَنْجِيلِ بِالْأَجِيلِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ)؛

«به خدا سوگند، اگر مسند حکم برای من آماده شود؛ در میان توراتیان به توراتشان و در میان انجیلیان به انجیلشان و در میان زبوریان به زبورشان و در میان فرقانیان به فرقانشان حکم می کنم.»

(فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةِ آيَةٍ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِوَقْتِ نَزُولِهَا وَفِيمَ نَزَلَتْ وَأَنْبَأْتُكُمْ بِنَاسِخِهَا مِنْ مَسْئُوحِهَا وَخَاصَّهَا مِنْ عَامَّهَا وَمُحْكَمِهَا مِنْ مُتَشَابِهِهَا وَمَكِّيَّهَا مِنْ مَدْيَنِيِّهَا)؛

«قسم به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است اگر از آیه آیه ای قرآن بپرسید از زمان نزول و شأن نزول آن آگاهتان می سازم و از ناسخ و منسوخ، از خاص و عام، از محکم و متشابه، از مکی و مدنی آیات، شما را با خبر می گردانم.»

(وَاللَّهِ مَا مِنْ فِتْنَةٍ تُضِلُّهُ أَوْ تَهْدِيهِ إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُ قَائِدَهَا وَسَائِقَهَا)



نَاعِقَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۱

«به خدا قسم می‌دانم تا روز قیامت چه گروه‌هایی روی کار خواهند آمد اعمّ از گمراه کننده و هدایت کننده و می‌شناسم که پیشوایشان و دعوت کننده‌ی آنان چه کسانی خواهند بود!»

عدالت مولای و حقوق مردم

به گوشه‌ای هم از عدالت و سخت‌گیری‌اش در رعایت حقوق مردم بنگرید. دستور برای عموم کارگردانان حکومتش از استانداران و فرمانداران نوشته است:

(أَدِقُّوْا أَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَ اخْذِفُوا عَنِّي فِضْلَكُمْ وَ اقْصِدُوا قِصْدَ الْمَعَانِي وَ إِيَّاكُمْ وَ الْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ)؛^۲

«در نامه نگاری نوک قلم‌ها را نازک بگیرد، فاصله‌ی بین سطرها را کم کنید، کلمات زائد را حذف نمایید، میانه روی را در معانی و الفاظ رعایت کنید. از زیاده روی [در صرف بیت‌المال] بپرهیزید که اموال مسلمانان تحمّل اضرار و زیان نمی‌نماید.»

شب در بیت‌المال در پرتو نور شمعی نشسته، مشغول حسابرسی بود. کسی داخل شد که صحبت خصوصی داشت. امام فوراً شمع را خاموش کرد! چون شمع از بیت‌المال است و صرف چند شعله از شمع بیت‌المال برای حرف خصوصی روا نیست.^۳ طبیعی است این گونه سخت‌گیری‌ها در حقوق، خوشایند مردم عادی نمی‌باشد و لذا گفته‌اند:

۱- نقل از ارشاد مفید، صفحه‌ی ۲۳.

۲- خصال صدوق، باب الخمسة، صفحه‌ی ۳۱۰.

۳- مناقب، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۰.



﴿قُتِلَ فِي مِحْرَابِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ﴾؛

«بس که عادل بود در محراب عبادتش کشته شد.»

عتاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام به خزانه‌دار بیت‌المال

در ایام عید، یکی از دخترانش با خبر شد که گردن‌بندی از غنایم در بیت‌المال هست؛ کسی را نزد خزانه‌دار پدرش (علی بن ابی‌رافع) فرستاد که آن گردن‌بند را سه روز به من عاریه بده؛ پس از سه روز آن را به بیت‌المال برمی‌گردانم و اگر مفقود شد، ضامن جبران آن می‌باشم. او تقدیم کرد. امام علیه السلام وقتی چشمش به گردن‌بند در گردن دخترش افتاد فرمود: این از کجا به شما رسیده است؟! گفت: از بیت‌المال عاریه کرده‌ام. امام علیه السلام سخت برآشفته و خزانه‌دار را احضار نموده مورد عتاب شدید قرار داد که:

﴿اَتَحُونُ الْمُسْلِمِينَ يَا بَنَ ابْنِ رَافِعٍ﴾

«پسر ابی‌رافع! به مسلمانان خیانت می‌کنی؟»

گفت: آقا چه کرده‌ام؟! فرمود: چرا گردن‌بندی که همه‌ی مسلمانان در آن سهیمند و هنوز تقسیم نشده است به دختر من داده‌ای؟! گفت: یا امیرالمؤمنین اولاً دختر شماست. ثانیاً او هم فردی از مسلمین است و در بیت‌المال سهم دارد و ثالثاً سه روز عاریه گرفته و ضامن جبرانش هم شده است. فرمود: اینها درست؛ اما هنوز تقسیم نشده که دختر من با رضایت دیگر مسلمانان سهم مشخص خود را گرفته باشد. گردن‌بند را از دخترش گرفت و تحویل خزانه‌دار داد و فرمود: ابن‌ابی‌رافع! دیگر نبینم چنین خیانتی مرتکب شوی که مجازات خواهی شد! آنگاه این جمله‌ی عجیب را فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْلَىٰ لِابْنَتِي لَوْ كَانَتْ أَحَدَتْ الْعِقْدَ عَلَىٰ غَيْرِ عَارِيَةٍ مَّضْمُونَةٍ مَّرْدُودَةٍ لَّكَانَتْ إِذَا أَوَّلَ هَاشِمِيَّةٍ قَطَعْتُ يَدَهَا فِي سِرْقَةٍ﴾؛^۱

۱- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحات ۳۳۷ و ۳۳۸.

«وای به حال دخترم! اگر به عنوان عاریه به شرط ضمان نگرفته بود که پس از سه روز به بیت‌المال برگرداند، اولین زنی از هاشمیّات بود که دستش را به جرم سرقت می‌بریدم. بعد رو به دخترش کرد و فرمود: ای دختر علی! از حدّ خود تجاوز مکن. مگر همه‌ی زنان مسلمان در ایام عید، گردن‌بند به گردن خود می‌بندند تا تو نیز ببندی؟!»

یکسان بودن خویش و بیگانه نزد مولا علی علیه السلام

از این عجیب‌تر اینکه یکی از امرای زمان، قدری عنبر (نوعی از عطریات است) برای حضرت ام‌کلثوم (دختر امیرالمؤمنین علیه السلام) به عنوان هدیه فرستاده بود. با اینکه هدیه‌ی شخصی بود و از تباطی با بیت‌المال و اموال عمومی نداشت ولی چون تماسی با مقام حکومت داشت، امام علیه السلام آن را به حساب بیت‌المال گذاشت و برای آگاهی دادن به عموم مردم بالای منبر رفت و فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَلِيٍّ خَائِثُكُمْ عَنِّي)؛

«ای مردم! ام‌کلثوم دختر علی، به قدر عنبری به حقّ شما تعدّی کرده است.»

(وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ سِرْقَةً لَقَطَعْتُهَا مِنْ حَيْثُ أَقْطَعُ نِسَاءَكُمْ)؛^۱

«به خدا سوگند اگر هدیه‌ی شخصی نبود؛ دستش را به جرم سرقت می‌بریدم»

همان گونه که دست زنان شما را می‌برم.»

یعنی دختر من با زنان شما در اجرای حدود الهی یکسان است.

کسی که کارش فصد و حجامت است و از رگ مردم خون می‌گیرد، او ممکن

۱- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۱۱۶.



است در روز صدرگ بزند و از مردم خون بگیرد و باکش نشود ولی اگر بخواهد رگ خودش را بزند دستش می لرزد و در کار خود روان نمی شود!

زند فصّاد در هر لحظه صد نیش ولی دستش بلرزد بر رگ خویش
سیاست بین که می کردند از پیش نه با بیگانه با دردانه‌ی خویش

فروتنی و تواضع مولای متقیان

این نمونه‌ای از عدل علی علیه السلام است، آن هم تواضع و فروتنی اش که شنیده‌ایم:

پیرزنی را در یکی از گذرگاه‌های کوفه [مرکز فرماندهیش] دید که مشک آبی بر دوش گرفته و به سختی می‌برد! جلو آمد و زانو بر زمین زد و بند مشک را از شانه‌ی پیرزن برداشت و بر شانه‌ی خودش گذاشت و با او به راه افتاد. آن پیرزن او را نشناخت. چون عادتش این بود که در کوچه‌ها و خیابان‌ها تنها حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی از اعوان و اصحاب به دنبالش بیفتند و نگهبانش باشند! می‌فرمود: مرگ مقدّر را کسی نمی‌تواند جلوگیری کند و غیر مقدّر هم که حافظ نمی‌خواهد.

طبعاً فردی که با وضعی بسیار ساده و عاری از تشریفات در کوچه‌ها راه می‌رود اکثر مردم او را نمی‌شناسند. پیرزن هم او را نشناخت. در بین راه امام علیه السلام از حال او جويا شد. او گفت: خدا، داد مرا از علی علیه السلام بگیرد! شوهر مرا فرستاد در یکی از سرحدات کشته شد و من با چند یتیم مانده‌ام. برای تأمین معاش خود و کودکانم در خانه‌ها کار می‌کنم.

به خانه‌ی پیرزن رسیدند. امام علیه السلام مشک را بر زمین نهاد و با خاطری پریشان برگشت و شب را با ناراحتی گذراند و اول صبح زنبیلی پر از آرد و هیزم و خرما بر دوش گرفت و به سمت خانه‌ی پیرزن به راه افتاد. در بین راه یکی از اصحاب رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! اجازه بدهید من بیاورم. فرمود: نه، روز قیامت بار علی را خودش باید بکشد! تو دنبال کار خودت برو، مرا تنها بگذار. در خانه‌ی پیرزن رسید و در زد. پیرزن پشت در آمد و

گفت: کیست؟ امام فرمود: همان بنده‌ی خدا که دیروز مشک آب به خانه آورد؛ در را باز کن برای بچه‌ها چیزی آورده‌ام.

وارد خانه شد. فرمود: من می‌خواهم به تو کمک کنم و به ثواب برسیم. حالا یا تو از بچه‌ها نگهداری کن و من آرد را خمیر کنم یا من بچه‌ها را نگهداری می‌کنم. پیرزن گفت: من بهتر می‌توانم آرد را خمیر کنم. امام علیه السلام نشست و بچه‌ها را دور خود جمع کرد و همچون پدری مهربان آنها را مورد نوازش قرار داد و با دست خود خرما در دهان آنها می‌گذاشت و می‌گفت: عزیزانم! علی را حلال کنید! دقایقی گذشت و پیرزن گفت: خمیر حاضر است، محبت کن تنور را روشن کن. امام برخاست هیضم در تنور ریخت و آن را روشن کرد. وقتی شعله‌ی آتش بالا آمد صورتش را بر آن گرفت و گفت: علی! بچش حرارت آتش دنیا را. یادت نرود که آتش سوزان جهنم برای بی‌خبران از حال بیوه زنان و یتیمان آماده است.

در این اثنا زنی از همسایه‌ها وارد شد و با کمال تعجب دید امیرالمؤمنین علیه السلام در مطبخ این پیرزن کار می‌کند!! حیرت‌زده کنار پیرزن آمد و گفت: مادر! می‌دانی این آقا که در مطبخ کار می‌کند کیست؟! گفت: نه نمی‌شناسم. مرد مهربانی است، از دیروز به من خیلی خدمت کرده است. گفت: مادر، این امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. پیرزن تا امام را شناخت، هم ترس و وحشت سراپای او را گرفت و هم غرق در عرق خجالت شد. جلو آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! عفو کنید؛ من شما را نشناختم و این جسارت‌ها را کردم و اینک سخت شرم‌نده‌ام. امام فرمود: نه، من شرم‌نده‌ی شما هستم که در رسیدگی به حال شما کوتاهی شده است.^۱

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۵۲.



بشارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام

او بشارتی داده است و امیدواریم ما هم اهل آن بشارت باشیم. به حارث همدان فرموده است:

(...مَنْ يَمُتْ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبَلًا؛^۱

«...هر که می میرد، هنگام مردن، مرا می بیند اعم از مؤمن و منافق».

اگر مؤمن باشد به حضرت ملک الموت دستور رفق و مدارا می دهد و اگر منافق است دستور سخت گیری در قبض روحش صادر می کند.^۲ آیا یک انسان ممکن است در آن واحد در صدجا و هزاران جا باشد؟! هم اکنون در همین ساعت هزارها و میلیون ها محضر در حال جان دادن هستند و همه علی امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده می کنند! آفتاب یکی بیش نیست اما همه ی زمینیان آن را می بینند. علی علیه السلام به اذن و اراده ی خدا خورشیدی است که همه ی انسان های در حال احتضار او را می بینند و مورد مهر یا قهر او قرار می گیرند.

یا امیرالمؤمنین! حتماً روز عاشورا هم به کربلا کنار گودال قتلگاه آمده و دیده ای که با حسین عزیزت چه کرده اند. دخترت زینب کبری علیها السلام کنار بدن پاره پاره ی برادر آمد و خواست او را ببوسد اما گفت: عزیزم چه کنم؛ جای یک بوسه ی من در همه اعضای تو نیست.

چرا اسامی امامان علیهم السلام در قرآن نیامده است؟

گاهی این سؤال پیش می آید و چه بسا ممکن است در اذهان بسیاری از ما مردم

۱- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲۴۱.

۲- کافی، جلد ۳، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲.



هم باشد که با این اهمیتی که مقام ولایت و امامت امیرالمؤمنین و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در دین ما دارد به طوری که معتقدیم روح دین، ولایت و امامت است و اگر نباشد، دین پایه و اساس و حقیقت ندارد، پس چرا صریحاً در قرآن کریم که مدرک اصلی و اساسی اسلام است این مسأله ذکر نشده و اسامی امامان علیهم‌السلام به طور صریح در قرآن نیامده است؟

قبل از این که به جواب این سؤال بپردازیم، روایتی برای تائید و تحکیم این مطلب نقل می‌کنیم که چگونه ولایت و امامت رکن اصلی در دین است و در صورت نبودن این رکن، اصول اعتقادی دیگر ارزشی نخواهند داشت و مؤثر برای نجات انسان در عالم آخرت نخواهند بود. گاهی به تناسب عرض شده است این دعایی که در زمان غیبت می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)؛^۱

این دعا نشان می‌دهد: تحقق دین با همه‌ی حقایق آن از اصول و فروعش، متوقف بر معرفت و شناختن حجّت است. حجّت همان ولیّ و امام است. اگر او را به امامت نشناسم، اصلاً دین ندارم هر چند اصل توحید را خوب بیان و استدلال کنم و برهان اقامه نمایم. اگر پیامبر شناسی و معادشناسی من با تمام حقایقش درست باشد، در عین حال امام شناسی و حجّت شناسی نباشم، دین ندارم. (ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)؛ یعنی نه توحیدم درست است و نه پیامبر شناسی و نه معادشناسی و نه اعمالم از نماز و روزه

۱- کافى، جلد ۱، صفحه ۳۳۷.



و حجّ و... ما باید در اطراف این مطلب، مکرّر بحث داشته باشیم تا در قلب کودکان و جوانان، رسوخ پیدا کند و با تشکیک مشککان اضطراب پیدا نکنند.

اقرار به ولایت امامان علیهم السلام شرط قبولی اعمال

این جمله را از مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) نقل می‌کنم که می‌فرماید:
(وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأَمَامِيَّةَ أَجْمَعُونَ عَلَى اشْتِرَاطِ صِحَّةِ الْأَعْمَالِ وَقَبُولِهَا بِالْإِيمَانِ)؛
اجماع تمام علمای امامیه بر این است که هم صحّت و هم مقبولیت اعمال دینی مشروط به ایمان است و اگر ایمان نباشد، هیچ عملی از اعمال خوب پیش خدا ارزش ندارد اگر چه ممکن است نزد مردم دارای ارزش باشد. مثلاً آدم کافری خدمتگزار بشر بوده و موجبات رفاه زندگی مردم را فراهم کرده باشد، نزد خدا ارزشی نخواهد داشت! یعنی این خدمات پس از مرگ دستگیرش نخواهد بود!

(الَّذِي مِنْ جُمْلَتِهِ الْأَقْرَارُ بِوَلَايَةِ جَمِيعِ الْأِمَّةِ عليهم السلام)؛

«اقرار به ولایت همه‌ی امامان عليهم السلام از ارکان ایمان است.»

(وَالْأَخْبَارُ الدَّالَّةُ عَلَيْهِ مُتَوَاتِرَةٌ بَيْنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ)؛

«اخباری که دلالت بر این مطلب می‌کنند در بین شیعه و سنی متواتر است.»

یعنی صدور آن اخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدّ یقین است.

از جمله‌ی آن‌ها این روایت است که حضرت امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل کرده‌اند تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد که آن حضرت، خطاب به امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ...)



صفات زیادی ذکر فرموده اند تا به اینجا می رسد:

(يا عَلِيُّ أَنْتَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ)؛

«ای علی! تو بعد از من حجّت، بر همه‌ی مردم هستی».

(اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّاكَ)؛

«هر کس ولایت تو را پذیرفت؛ مستحقّ بهشت است».

(وَأَسْتَحَقَّ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَاكَ)؛

«هر کس به مخالفت با تو برخاسته و تن به ولایت تو نداده است استحقاق جهنّم دارد».

(يا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ وَأَصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ)؛

«ای علی! قسم به خدایی که مرا به نبوّت برانگیخته و از میان همه‌ی عالمیان

برگزیده است».

(لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ

مِنْ وُلْدِكَ)؛

«اگر بنده‌ای هزار سال خدا را عبادت کند خدا عبادت او را نمی‌پذیرد مگر بر

پایه‌ی ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو باشد».

(وَإِنَّ وِلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبِرَاةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ)؛

«تنها ولایت تو هم مقبول نیست بلکه باید توأم با برائت از دشمنان تو و از

دشمنان امامان از فرزندان تو باشد».

اصل ولایت، رکن اصیل ایمان

البته اهل تسنّن هم معتقدند که مودّت اهل بیت و ذی القربی اجزای رسالت در

قرآن است و می گویند: هر مسلمان تابع قرآن باید دوستاندار آنان باشد اما آنچه را که



آنها به طور مسلم ندارند، اصل برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است. بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه ی گفتارش فرمود:

(بِذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ عليه السلام)؛

«این مطلب که گفتم، جبرئیل از جانب خدا به من گزارش داده است.».

(فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْهُ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛^۱

«حال هر که می خواهد آن را بپذیرد و هر که می خواهد نپذیرد.».

این روایت نشان می دهد اصل ولایت امامان علیهم السلام رکن اصیل ایمان است و اگر کسی آن را نداشته باشد؛ در مسیر جهنم پیش می رود.

پاسخ به سؤال مطرح شده

اما سؤال این بود که مسأله ی امامت و ولایت امامان علیهم السلام با این موقعیت و اصالتی که در تحقق دیانت دارد، چرا صریحاً در قرآن ذکر نشده است؟ در جواب این سؤال می توان دو جهت ذکر کرد: یکی این که سبک و روش قرآن این است که در اصول عقاید و فروع دین و احکام، به صورت کلی بحث می کند یعنی به شرح تفصیل و جزئیات مطلب نمی پردازد و تفصیل جزئیات را به بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله موکول می کند. مثلاً درباره ی خدا همین قدر از دریچه ی مشاهده ی آثار صنع و نظام آفرینش نشان می دهد که:

(﴿...أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾)؛^۲

«آیا شکی هست در این که این همه مصنوعات از زمین و آسمان را صانع و

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ی ۱۹۹.

۲- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۰.



هستی آنها، نشان از هستی او می‌دهد و حیات در عالم، گواه بر حیات او و علم و قدرت در مخلوقات، دلیل بر علم و قدرت اوست. پس سازنده‌ی عالم، موجودی است یگانه؛ دارای علم و قدرت و حیات و اراده و مشیت. اما آیا این صفات کمال عین ذات خداست یا زائد بر ذات است؟ قرآن راجع به این مطلب بیانی ندارد و همچنین می‌گوید: خدا متکلم است و کلام و سخن دارد و قرآن کلام خداست؛ اما آیا این کلام مخلوق است و حادث و یا قدیم است و غیر حادث؟ در گذشته همین مطلب میان گروه‌هایی از مسلمانان مورد مباحثات و مشاجرات و منازعات فراوان بوده و جنگ و جدال‌ها و احیاناً خونریزی‌ها به وجود آورده است که آیا قرآن که کلام خداست مخلوق است یا مخلوق نیست؟ در قرآن، راجع به این مطلب هم بیانی نیامده است. فهم این مطالب، موکول به عقل و بیان رسول ﷺ شده است و ایضاً درباره‌ی اعمال عبادی به صورت کلی گفته است. مثلاً فرموده:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾^۱

«نماز بخوانید و زکات بدهید...».

اما اصلاً نماز چیست؟ و در چند وقت باید انجام شود؟ ارکان و اجزاء و شرایطش کدام است؟ مقدمات و مقارنات و تعقیباتش کدام و مبطلاتش کدام است؟ هیچ‌کدام از اینها به طور صریح و روشن در قرآن بیان نشده؛ مگر قسمتی از آداب وضو و تیمم که اشاره‌ای شده است. درباره‌ی روزه فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^۲

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

۲-همان، آیه‌ی ۱۸۳.



«ای مؤمنان روزه بر شما واجب شده است».

روزه چیست؟ و شرایط و مبطلاتش چیست؟ در قرآن بیان نشده است
و همچنین در مورد حج آمده:

﴿...لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾^۱

«باید مردم با داشتن استطاعت، حج بجای آورند».

اما حج یعنی چه؟ اعمال و مناسک آن کدام است؟ واجبات و محرمات آن
کدامند؟ صدها حکم در مسأله‌ی حج هست که هیچکدام در قرآن نیست! می‌فرماید:
زکات بدهید. اما زکات به چند چیز تعلق می‌گیرد؟ و نصاب هر یک کدام است؟ در
قرآن توضیح داده نشده است! این روش قرآن در مورد اغلب احکام عبادی است که
به صورت کلی می‌گوید و شرح و تفصیل آن را موقوف به بیان رسول ﷺ می‌کند. در
مسأله‌ی امامت و ولایت نیز روش قرآن به همین نحو است؛ مثلاً به طور کلی می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ
مِنْكُمْ...﴾^۲

«ای مؤمنان! فرمان خدا و رسول و اولی الامر [فرمانروایان] را اطاعت کنید».

حالا آن فرمانروایانی که اطاعتشان در ردیف اطاعت خدا و رسول به طور مطلق
واجب است (در حالی که وجوب اطاعت مطلق، کشف از لزوم تحقق عصمت در
اولی الامر می‌کند) آنها چه کسانی هستند؟ در قرآن مشخص نیست! همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۳

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۳-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

«تنها ولیّ و صاحب اختیار شما در رتبه‌ی اوّل خداست. بعد رسول خدا و سپس آن کسی است که در حال رکوع نماز، ایتاء زکات می‌کند».

اینجا خدا و رسول معلوم است اما آن کسی که در حال رکوع نماز ایتاء زکات می‌کند کیست؟ در قرآن مشخص نشده است و همچنین فرموده است:

﴿...وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱
«...همه چیز را ما، در امام مبین احصاء* کرده‌ایم».

این آیه هم نشان می‌دهد کسی در عالم هست که امام مبین است و علم به همه چیز (کلّ شیء یعنی همه چیز) در وجود او احصاء شده است. هر چه در عالم هست از تمامی مخلوقات، علم به آن، در وجود امام مبین قرار داده شده است. وجود اقدس او به اذن خدا مخزن علم به تمام کائنات است. اما مصداق آن امام مبین کیست، در قرآن مشخص نشده است.

رسول اکرم ﷺ، مبین حقایق قرآن

بیان تفصیلی تمام این عناوین کلی، موکول به گفتار رسول خدا ﷺ شده است. چنان که می‌فرماید:

﴿...وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲

«ما قرآن را به تو ای پیامبر نازل کردیم به این منظور که بیان تو در کنارش باشد و مجملاتش را برای مردم بیان کنی».

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲.

* احصاء: آمارگیری، شمارش.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.



یعنی قرآن نیاز به مبین معصوم دارد و تو را از آن نظر که معصوم هستی برگزیدیم که مبین مجملات قرآن باشی. آنگاه خطاب به عموم امت می فرماید:

﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۱

«به آنچه که پیامبر گفته و آورده است عمل کنید و از هر چه که نهی کرده

است خودداری نمایید.»

رسول هم طبق فرمان خدا به بیان مجملات قرآن پرداخته و همانگونه که احکام عبادات را بیان کرده و مثلاً گفته نماز یعنی چه و چگونه بخوانید؛ روزه و حج و زکات یعنی چه و چگونه باید انجام بدهید - که اگر او و عترتش نبودند ما هیچکدام از اینها را نمی فهمیدیم - درباره‌ی امامت و ولایت نیز به بیان تفصیلی آن پرداخته و ضمن صدها و بلکه هزار ها روایت، افراد مشخص و معینی را تحت عنوان ولی و امام برای امت اسلام معرفی فرموده است و آیات مجمل قرآن را با ارائه‌ی آنها تبیین نموده است که اولی الامر واجب الطاعة چه کسانی هستند و آن کس که در حال رکوع نماز، ایتاء زکات کرده کیست و آن امام که وجود او مخزن علم به جمع کائنات است؛ کدام وجود مقدس است؟

روایتی در باب شناسایی امام واجب الطاعة

از باب نمونه به نقل یکی از آن روایات تبرک می جوئیم. جابر بن عبد الله انصاری که یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ است می گوید: وقتی این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

۱-سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.



«...خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید...». گفتیم:
یا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ
بِطَاعَتِهِ؛

«ای رسول خدا! ما خدا و رسولش را شناختیم اما اولی الامر و فرمانروایانی که
خدا اطاعت آنها را قرین اطاعت خودش قرار داده است چه کسانی هستند»؟

قالَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ؛

«فرمودند: آنها جانشینان من هستند؛ ای جابر!»

(أَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي)؛

آنها بعد از من پیشوایان مسلمانانند و آنها اینانند:

(عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ
بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ)؛

«...محمد بن علی که در تورات به صفت باقر شناخته شده است».

(وَسْتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ)؛

«تو بعد از من او را ملاقات خواهی کرد ای جابر».

(فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ)؛

«وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان».

(ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَكَنْيَتِي)؛

«...آخرین آنها، هم نام من و هم کنیه من است».

اسم و کنیه من، اسم و کنیه من است و او:

(حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ حَسَنٍ بِنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ



اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا؛

«آخرین حجت خدا در روی زمین و ذخیره‌ی او بین بندگان خدا خواهد بود و

خدا به دست او مشرق و مغرب زمین را فتح خواهد کرد».

ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ؛

«اوست که از دیدگان مردم غایب خواهد شد».

غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛^۱

«غیبت او چنان طولانی شود که تنها کسانی در آن زمان با اعتقاد به امامت او

باقی می‌مانند که خدا قلبشان را به ایمان امتحان کرده باشد».

یکی از مشکلات زمان غیبت همین است که بسیاری از مردم به شک و تردید می‌افتند

که او کجاست؟ پس چرانی می‌آید؟ رسول اکرم ﷺ آن روز از وضع و حال مردم امروز

خبر داده است. در حدیث دیگری دنبال جملات قبلی این جمله آمده که فرمود:

(يَا جَابِرُ هَؤُلَاءِ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي)؛

«ای جابر! این‌ها جانشینان و اوصیای من هستند».

(مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي)؛

«هر که از آن‌ها اطاعت کند، از من اطاعت کرده است».

(وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي)؛

«هر که نسبت به آن‌ها نافرمانی کند، نسبت به من نافرمانی کرده است».

(وَمَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي)؛

«هر کس یکی از آن‌ها را منکر بشود، مرا منکر شده است [انکار رسول خدا هم

۱- بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۴۹، باب ۴۱.



می‌دانیم که انکار خداست)».

﴿بِهِمْ يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ﴾؛^۱

«به وجود آن‌هاست که خدا نظام عالم را ثابت و استوار ساخته است».

این هم یک نمونه از روایاتی که رسول اکرم ﷺ در ضمن آن‌ها مصادیق ولیّ و امام را که در قرآن به صورت کلیّ و مجمل آمده است به گونه‌ی مشخص و مبین نشان داده و اشخاص دوازده امام معصوم علیهم‌السلام را با ذکر اسامی و مشخصاتشان معرفی فرموده است. این جهت اول در جواب سؤال ابتدای سخن که گفتیم: سبک قرآن این است که کلی هر مطلبی را می‌گوید و تفصیل آن را به بیان رسول ﷺ موکول می‌کند.

پیشگیری از تحریف قرآن، سبب دیگر...

اما جهت دوم که چرا اسامی امامان علیهم‌السلام در قرآن ذکر نشده این است که اگر اسم امیر المؤمنین علیه‌السلام و سایر امامان علیهم‌السلام صریحاً در قرآن ذکر می‌شد، فساد عظیم در امت اسلامی به وجود می‌آمد و سرانجام منجر به هدم* اساس اسلام می‌شد و دیگر اسمی از اسلام و قرآن باقی نمی‌ماند. زیرا همان گونه که می‌دانیم عده‌ای از متظاهران به اسلام، ایمان به حقانیت اسلام و پیامبر ﷺ و قرآن نداشتند و تنها به طمع این بودند که پس از رحلت پیامبر ﷺ به خلافت و حکومت برسند. آن‌ها به ظاهر اظهار اسلام کرده و منتظر بودند تا چه زمانی می‌رسد که پیامبر از دنیا برود و آن‌ها مسند ریاست را برای خودشان حیازت* کنند. اگر در چنین شرائطی جانشینان پیامبر به نام

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۱۸، باب ۴.

* هدم: ویران نمودن.

* حیازت: حائز شدن، به دست آوردن، تصاحب کردن.



علی علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام در قرآن صریحاً معین می شدند، آنچنان آتش خشم در وجود آن منافقان مشتعل می شد و با بغض تمام به فکر اخلال نظام می افتادند که اگر در همان زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله زمینه‌ی مساعدی می یافتند، دست به تشکیل یک حزب ضد اسلامی می زدند و با جدّ تمام به مبارزه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر می خاستند و قهراً مؤمنان واقعی هم نمی توانستند ساکت بمانند و در مقابل آنها برای دفاع از پیامبر و قرآن نهضت می کردند و در نتیجه یک جنگ مهیب داخلی در امت و کشور اسلامی به وجود می آمد و نهال نورس اسلام را در همان روزهای اول عمرش می خشکانید و اگر هم در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرصتی به دستشان نمی آمد، در کمین می نشستند تا پس از وفات آن حضرت با دسیسه‌های شیطانی به قدرت برسند و برای این که سند زنده‌ای بر بطلان حکومت جائرانه‌شان در قرآن نباشد، دست به تحریف قرآن می گشودند و آیات نص بر امامت را از قرآن بر می داشتند (چون با قدرت همه کار می شود کرد) و این تنهامدرک آسمانی اسلام و مسلمین را لکه دار و مشوه* می ساختند و این یگانه سند قطعی دست نخورده‌ی وحی و نبوت را هم به سرنوشت شوم تورات و انجیل محرف* فعلی مبتلا می کردند و ارزش و اعتبار آسمانی آن را از بین می بردند و این کتاب عزیز را به کلی از سندیّت و حجّیت دینی می انداختند.

پس معلوم شد صلاح اصل امامت بلکه صلاح اصل دیانت در این بوده که اسامی امامان علیهم السلام صریحاً در قرآن ذکر نشود. اگر چه ذکر نشده است ولی در عین حال می بینیم آیات مربوط به ولایت و امامت در خلال آیات مربوط به مطالب دیگر

* مشوه: معیوب، زشت گردانیده.

* محرف: تحریف شده.



طوری قرار داده شده است که با کمال وضوح برای حقیقت جویمان، نشان دهنده‌ی ولایت حقّه‌ی آن بزرگواران است و واقعاً در عین عدم تصریح، تعیین است و گذشته از روایات فراوان که آیات مربوط به ولایت را تفسیر و تبیین می‌کنند؛ اگر در خود آیات دقت شود، از روی قرائن داخل و خارج می‌توان فهمید که آیه ناظر به چه مطلبی است. مثلاً در همین آیه‌ی تبلیغ اگر اندکی دقت کنیم به خوبی می‌فهمیم که مفاد آیه جز با امر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام با هیچ مطلبی سازگار نیست. می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... ﴾^۱

«ای رسول! آن چه ما به تو گفته‌ایم به مردم بگو».

همین خطاب ای رسول، نشان می‌دهد مطلبی که باید بگویید، ناخوشایند عدّه‌ای می‌باشد و ممکن است از ناحیه‌ی آنان مورد اعتراض قرار بگیرد و لذا خدا می‌فرماید: تو رسول و فرستاده‌ی من هستی و در این مطلب جز ابلاغ رسالت دخالتی نداری که مورد اعتراض قرار گیری. حرف از من است و به تو ارتباطی ندارد.

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... ﴾

«ای رسول آن چه خدایت به تو گفته است به مردم بگو...».

﴿ ...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... ﴾

«...اگر این مطلب را به مردم نگویی؛ اصلاً ما تو را به رسالت از قبیل خود

نمی‌شناسیم و در ردیف رسولان خود قرار نمی‌دهیم...».

﴿ ... وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَنْ النَّاسُ... ﴾

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.



«...خدا تو را از گزند مردم حفظ می کند...».

تهدیدآمیز بودن آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده

این آیه، هم رسول خدا را تهدید می کند و هم وعده‌ی حفظ و حمایت می دهد. از آیه استفاده می شود که این مطلبی بوده که قبلاً خدا با پیامبر به میان گذاشته بوده ولی پیامبر از اظهار آن به مردم، نگرانی خاطر داشته است تا با نزول این آیه، مورد تهدید قرار گرفته و خود داری از ابلاغ را مستلزم هدم و نابودی اساس رسالت خدا معرفی کرده و برای رفع نگرانی خاطر از رسول ﷺ، وعده‌ی حفظ و حمایت داده است. اینجاست که باید اندیشید: آیا آن چه مطلبی بوده که نبودن آن در متن دین، مستلزم نابودی اساس دین و بطلان اصل رسالت بوده است؟ و آیا رسول خدا ﷺ از ابلاغ آن، چه نگرانی و ترسی از مردم داشته است؟ معلوم می شود مطلبی بوده که با مذاق ریاست طلبان ناسازگار بوده و اگر می گفته، حتماً در مقابلش می ایستاده اند! البته او از جان خودش هم نمی ترسیده که شاید مرا بکشند. پیامبران که از جهاد در راه خدا و کشته شدن ترسی ندارند که خدا فرموده است:

﴿...لَا يَخَافُ كَذَىٰ الْمُرْسَلُونَ﴾^۱

«فرستادگان من که در کنار منند از کسی و از چیزی نمی هراسند».

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...﴾^۲

«آنان که رسالت های خدا را ابلاغ می کنند از احدی جز خدا نمی ترسند».

۱-سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۰.

۲-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۹.



سبب نگرانی پیامبر اکرم ﷺ

ترس و نگرانی پیامبر ﷺ از ضلالت و گمراه شدن مردم بوده که مبادا منافقان او را متهم به دنیاداری کرده و ادعای رسالت و نبوت را هم مقدمه‌ی رسیدن به جاه و مقام و ریاست در نظر مردم جلوه دهند و بگویند: خودش که ریاست کرده برای بعد از خودش هم دامادش را سوار بر دوش مردم می‌کند! در این صورت، شخصیت آسمانی پیامبر که همان نبوت و رسالت است لگه دار می‌شد و به اعتقادات دینی مردم لطمه می‌خورد و به هلاک ابدی مبتلا می‌شدند. قرآن درباره‌ی حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: وقتی ساحران فرعون طناب‌ها و چوب‌ها را با سحر خود تبدیل به مارها و افعی‌ها کردند.

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾^۱

«موسی علیه السلام ترسی در دلش پیدا شد.»

آیا حضرت موسی از چه ترسید؟ از جان خود نترسید بلکه از این ترسید که نکند مردم خیال کنند، این عصا هم که به دست من تبدیل به اژدها شده از همین قبیل سحرِ ساحران است و دین در نظرشان بی پایه و بی اساس جلوه کند.
در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است:

﴿لَمْ يُوجَسْ مُوسَى علیه السلام خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَّالِ﴾^۲

موسی علیه السلام بر جان خود نترسید بلکه از آن ترسید که جاهلان پیش بیفتند و مردم را به ضلالت بیفکنند. خدا هم فرمود:

۱-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۶۷.

۲-نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴.



﴿... لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾^۱

«نترس! ما کاری می‌کنیم که مجال چنین تهمت‌ی تو نیابند».

وعده‌ی خدا در حمایت از پیامبر اکرم ﷺ

اینجا هم پیامبر اکرم ﷺ از تهمت به دنیاداری و لگه دار شدن شخصیت آسمانی‌اش می‌ترسید که مبادا اساس نبوت و رسالتش متزلزل گردد و نتیجتاً مردم به ضلالت و هلاکت ابدی مبتلا شوند و لذا خدا وعده‌ی حفظ و حمایت داده که تو ولایت علی علیه السلام را ابلاغ کن. من تو را حفظ می‌کنم. یعنی شخصیت آسمانی تو و اساس نبوت و رسالت تو را از گزند تهمت خائنان و منافقان مصون و محفوظ نگه می‌دارم.

پس آیه نشان می‌دهد: آن مطلبی که باید ابلاغ شود و پیامبر اکرم ﷺ از ابلاغ آن نگرانی دارد، مطلبی است که با مذاق ریاست طلبان امت ناسازگار است و اگر آن را ابلاغ کند، آن‌ها آتش خشم در قلبشان شعله‌ور می‌گردد و دست به تهمت و ایجاد آشوب و فتنه در میان امت می‌زنند. بنابراین روشن شد که آن مطلب جز مسأله‌ی ولایت و املت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام نبوده است. این از نظر تأمل در خود آیه‌ی تبلیغ.

اما از نظر روایات مربوط به تفسیر این آیه، بهترین بیان، بیان رسول خدا ﷺ در خطبه‌ی غدیریّه است. اگر چه آن خطبه مفصل است اما چند جمله از جملات الهام بخش آن خطابه‌ی نورانی را می‌خوانیم. رسول اکرم ﷺ پس از ذکر مطالبی با اشاره به همین آیه‌ی تبلیغ فرمود:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ)؛

۱-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۶۸.



«ای گروه های مردم! من هیچ کوتاهی در رساندن پیام خدا نداشته‌ام».

وَأَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ؛

«حالاً من به شما می گویم که علت نزول این آیه در مقام تهدید من چه بوده است».

إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَاراً ثَلَاثاً يَا مُرُّنِي عَنْ رَبِّي؛

«سه بار جبرئیل از جانب خدا بر من فرود آمده و از سوی خدا به من امر کرده است».

أَنَّ أَقْوَمَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَعْلِمَ كُلَّ أَبِيضٍ وَ أَسْوَدٍ؛

«که در این محضر عموم به پا خیزم و به سپید و سیاه آگاهی دهم».

أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيَّيَّ وَ خَلِيفَتِي وَالْإِمَامَ مِنْ بَعْدِي؛

«علی بن ابی طالب برادر من و وصی و خلیفه و جانشین من و امام پس از من است».

وَهُوَ وَ لِيُكِّمُكُمْ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛

«او ولیّ شما بعد از خدا و رسول خداست».

وَسَأَلْتُ جَبْرِئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ؛

«من از جبرئیل خواستم که از خداوند تقاضای معافیت من از این مأموریت را بنماید».

چرا؟

لِعِلْمِي بِقَلَّةِ الْمُتَّقِينَ؛

«چون می دانستم که میان شما افراد متقی کم هستند»!

وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ؛

«منافقان زیادند».

وَأَدْغَالَ الْأَثْمِينَ وَحَتَلَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ؛

«مفسده جوئی گنهکاران و نیرنگ بازی آنان که اسلام را به تمسخر و استهزا

گرفته‌اند».



﴿وَلَوْ شِئْتَ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ﴾؛

«من اگر بخواهم اسم آن‌ها را بگویم، می‌گویم».

﴿وَأَنْ أُوْمِيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأُوْمَأْتُ﴾؛

«و اگر بخواهم آن‌ها را با اشاره نشان‌شان بدهم، می‌دهم و می‌توانم یک‌یک این

گروه را بانام و نشان معرفی کنم».

﴿وَلَكِنِّي وَاللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكْرَمْتُ﴾؛

«ولی به خدا قسم من در مورد این افراد، کریمانه عمل می‌کنم و آبرو و

حیثیت‌شان را حفظ می‌نمایم».

﴿وَكُلُّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أُنزِلَ إِلَيَّ﴾؛

«ولی خدا از من راضی نمی‌شود مگر این که به آنچه مأمورم کرده، اقدام کنم

و به من گفته»:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛

«ای رسول! آنچه را که [درباره‌ی علی] به تو گفته‌ایم به مردم بگو».

حال، از باب امتثال امر خدا می‌گویم:

﴿فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَآمَامًا﴾؛

«ای مردم! بدانید که خدا علی بن ابیطالب را ولی و صاحب اختیار شما معین

کرده و او را امام و پیشوای واجب‌الاطاعة قرار داده است».

﴿مُتْرَضًا طَاعَتُهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ
وَعَلَى الْأَبْدِيِّ وَالْحَاضِرِ وَعَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ
وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَعَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ﴾؛

«اطاعتش واجب است بر همه‌ی مهاجران و انصار و پیروان ایمانی آنان و بر هر

بیابانی و شهری و بر هر عجمی و عربی و بر هر بنده و آزادی و بر هر صغیر و کبیری و



بر هر سیاه و سپیدی.»

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقَوْمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ؛

«ای مردم! این آخرین بار است که من در این مجمع و محضر ایستاده‌ام و باشما

سخن می‌گویم، مرا دیگر در چنین مجمعی نخواهید دید.»

(فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ انْقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ؛

«پس گوش فرا دارید و مطیع فرمان پروردگارتان باشید و بپذیرید که»:

(عَلِيٌّ وَ لَيْكُمُ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ رَبِّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَ لَدِهِ إِلَى

يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛

«علی ولی و امام شما به فرمان خدای شماسست و پس از او امامت در ذریه و نسل

من از فرزندان علی خواهد بود تا روز قیامت که خدا و رسولش را دیدار کنید.»

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَ لَدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ

هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ)؛

«ای مردم! علی و پاکان از فرزندان من، ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است [از آن

نظر که سند ولایت و امامت و حجیت عنترت ^{علیه السلام} قرآن است، قرآن ثقل اکبر است]».

(ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ؛

«آنگاه دست به بازوی علی زد و بلندش کرد و گفت»:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَاعِي عِلْمِي وَ خَلِيفَتِي عَلِيٌّ

أُمَّتِي)؛

«ای مردم! این علی [که شخص او را می‌بینید] برادر و وصی من و حافظ علم و

جانشین من بر امت من است.»

(أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛



«توجه! هر که من ولیّ او هستم، این علی ولیّ اوست».

(اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اَلْعَنَ مَنْ اَنْكَرَهُ وَ اَعْزَبَ عَلٰى
مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ)؛

«خدایا! هر که علی را دوست می‌دارد، تو دوستش بدار و هر که با او دشمنی
می‌ورزد، دشمنش بدار و هر که منکر حقّ او می‌شود او را لعنت کن و از رحمت خود
محرومش گردان».

(مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي اَئِمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ)؛

«ای مردم! پس از من، پیشوایانی پدید می‌آیند و مردم را به سوی آتش فرا
می‌خوانند».

(مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُمْ وَ اَنْصَارَهُمْ وَ اَثْبَاعَهُمْ وَ اَشْيَاعَهُمْ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ

مِنَ النَّارِ)؛

«ای مردم! اینان و پیروان و یاران‌شان در پست‌ترین درجات جهنّم محکوم به
عذاب هستند».

(مَعَاشِرَ النَّاسِ... وَ قَدْ بَلَغْتُ مَا اُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلٰى كُلِّ حَاضِرٍ وَ

غَائِبٍ وَ عَلٰى كُلِّ اَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ اَوْ لَمْ يَشْهَدْ وَ لِدَ اَوْ لَمْ يُوَلِّدْ فَلْيُبَلِّغِ الْاَحَاضِرُ

الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ الْوَالِدَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛

«ای مردم! من وظیفه‌ای را که مأمور به آن بودم به پایان بردم و حجّت را بر هر
حاضر و غائب و حتی آنان که هنوز از مادر زاده نشده‌اند تمام کردم. پس باید ماجرای
امروز را حاضران به غائبان گزارش کنند و پدران به فرزندان تا روز قیامت اعلام نمایند».



تولّی امام جز با اطاعت ممکن نیست

حالاً ما، در عین این که با کمال افتخار و عرض سپاس به پیشگاه خداوند کریم

می گوییم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ

الْإِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)؛

توجه به این نکته‌ی اساسی داشته باشیم که تولّی (تن به ولایت دادن) تنها با اظهار محبّت، تحقق نمی یابد بلکه معنای واقعی آن تن به حاکمیت دادن است و امام علیه السلام را حاکم بر تمام شئون زندگی خویش از افکار و اخلاق و اعمال دانستن و فرمان او را در تمام نواحی وجود خود به کار بستن و جداً مطیع امر بودن و گرنه مخالفت با فرامین امام با تولّی نمی سازد. شما به این روایت که مرحوم کلینی (رض) در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است توجه بفرمایید:

(حَلَقُ فِي الْمَسْجِدِ يُشْهَرُونَ وَيُشْهَرُونَ أَنْفُسَهُمْ أَوْلِيكَ لَيْسُوا مِنَّا وَلَا نَحْنُ

مِنْهُمْ أَنْطَلِقُ فَأَوَارِي وَأَسْتُرُ فَيَهْتَكُونَ سِتْرِي هَتَكَ اللَّهُ سُورَهُمْ يَقُولُونَ إِمَامٌ)؛

جمعی در مسجد می نشینند و از ما به نام امام اسم می برند و ما را امام خود می دانند.

(أَمَّا وَاللَّهِ مَا أَنَا بِإِمَامٍ إِلَّا لِمَنْ أَطَاعَنِي)؛

«آگاه باشید! به خدا قسم من امام نیستم مگر برای کسی که از من اطاعت کند.»

(فَأَمَّا مَنْ عَصَانِي فَلَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ)؛

«اما کسی که نافرمانی من کند من امام او نیستم.»

آنگاه امام شدیداً ناراحت شد و فرمود:

(لِمَ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي)؛



«چرا این مردم به اسم من چسبیده اند و خود را وابسته به من می‌پندارند؟»

(أَلَا يُلْقُونَ أَسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ)؛

«چرا اسم مرا از دهانشان نمی‌افکنند و دست از من بر نمی‌دارند؟»

(لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي دَارٍ)؛^۱

«خدا مرا با آن‌ها در یک جا گرد نیاورد و هم نشینشان نگرداند.»

این یک حقیقتی است که عقل و عرف آن را می‌پذیرد. آیا امام جماعت در چه موقع امام است و مردم مأموم؟ مگر نه در وقتی است که مردم در تمام افعال و حرکات و سَکَنَات از او تبعیت کنند؟ با قیام او قیام کنند و با قعود او قعود؛ با رکوع او رکوع کنند و با سجود او سجود. این چنین که شدند امامت و مأمومیت صادق است. هر که به آن صحنه بنگرد، می‌فهمد که او امام است و این مردم مأموم او هستند و واقعاً اقتدا به او کرده‌اند. اما اگر دیده شود، امام در حال قیام است و مردم در حال قعود، امام در رکوع است و این‌ها در سجود، از این جریان فهمیده می‌شود که این‌ها اقتدا به او نکرده‌اند و امام این‌ها نیست و این‌ها هم مأموم او نیستند.

شیعه‌ی حقیقی، مطیع محض امامان معصوم علیهم‌السلام

پس امام صادق علیه‌السلام نیز وقتی امام ما خواهد بود و ما شیعه و پیرو او که در افکار و اخلاق و اعمال، تابع او باشیم و مقتدی به او. اگر بنا شد ما در تمام افکار و اخلاق و اعمال مخالف با او باشیم و در نقطه‌ی مقابل او، یعنی او عادل باشد و ما ظالم، او صادق باشد و ما کاذب، او امین باشد و ما خائن، او خیر خواه مردم باشد و ما بدخواه مردم، پس او در این صورت امام ما نخواهد بود! و اگر با این اوضاع و احوال که ما داریم او را

۱- کافى، جلد ۸، صفحه ۳۷۴.



امام خود بدانیم به او بی حرمتی کرده و او را امام الظالمین و امام الفاسقین و امام الکاذبین و امام الخائنین معرفی نموده ایم و طبیعی است که امام ظالمان، خود، ظالم است و امام خائنان، خود، خائن است و امام کاذبان، خود، کاذب و ... (ونسْتَجِیر بِاللّٰهِ)؛ که چنین جسارت و اهانتی به آستان اقدس آن ها روا باشد و لذا امام صادق علیه السلام با شدت ناراحتی فرموده است:

(لَمْ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِيْ اِلَّا يُلْقَوْنَ اَسْمِيْ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ)؛

چرا این مردم آلوده و منحرف دست از من بر نمی دارند و خود را به من می چسبانند و امام، امام می گویند و با این انهماک* معاصی که دارند، خود را اقتداکننده ی به من می دانند و مرا پیشرو قافله ی گنهکاران به حساب می آورند؟! عاقبت امام نفریشان کرده و فرموده است:

(لَا يَجْمَعُنِيْ اَللّٰهُ وَاِيّاهُمْ فِيْ دَارٍ)؛

«خدا آن روز را نیاورد که من و این مردم با هم در یک جا و در یک محیط باشیم».

چرا که آنها به راه جهنم می روند و سراز درکات جهنم در می آورند.

زینت ما باشید نه مایه ی ننگ ما!!

فرموده اند:

(كُوْنُوْا لَنَا زَيْنًا وَّلَا تَكُوْنُوْا عَلَيْنَا شَيْنًا)؛^۱

طوری زندگی کنید که زینت بخش ما باشید [تا دیگران با دیدن رفتار و گفتار شما، پی به تربیت عالی ما ببرند و مکتب ما را تحسین کنند] نه به گونه ای که مایه ی ننگ

* انهماک: سخت سرگرم شدن به امری، پافشاری.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۸.



و عیب ما باشید و بی خبران، افراد آلوده و ناپاک را محصول مکتب ما به حساب بیاورند و ما را مورد طعن و سرزنش قرار بدهند. ما خدا را شاکریم که سرمایه‌ی بزرگ **حُبِّ عَلِيِّ امير المؤمنين** را در عمق جان ما قرار داده است و این به راستی رأس المال ماست ولی افسوس که ما از این سرمایه، آنچنان که باید استفاده نمی‌کنیم و خود را با آلوده ساختن به گناهان از برکات این سرمایه، محروم می‌سازیم! مکرر عرض شده است که **محبّ علی**، عاقبت بهشتی خواهد شد؛ اما پس از پاکسازی از آلودگی‌ها در برزخ و احیاناً در محشر. از باب مثلاً عرض شده است: **قلب محبّ علی** که آلوده به گناه است، مانند لامپی است که سالم است اما روی آن دوده گرفته است و نیاز به پاک کردن دارد. اما قلب خالی از **حُبِّ علی**، مانند لامپ سوخته است؛ هر چه هم آن را دستمال بکشند و با آب و صابون هم بشویند، روشنایی نخواهد داشت و بنابر روایت: اگر کسی هزار سال در کنار کعبه، خدا را عبادت کند و عاقبت در میدان جهاد هم کشته شود و عاری از ولای علی باشد، به خدا با صورت در میان جهنم خواهد افتاد. ولی متوجه باشیم که پاک کردن دوده‌های گناهان از لامپ قلب و آئینه‌ی دل، گرفتاری‌های بسیار و عذاب‌های طاقت فرسای برزخ و محشری دارد تا سنخیت با بهشت و پاکان بهشتی پیدا کند.

بکشیم که این پاکسازی، در همین دنیا انجام بشود و به مرحله‌ی برزخ و محشر نیفتد و باز هم از عمق جان می‌گوییم:

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَّظِرِينَ
 لظُهُورِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا وَ تَوَقَّفْنَا عَلَى حُبِّ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

سابقه‌ی معنای تشیع

یک معنای تشیع، اعتقاد به وصایت و خلافت بلافضل امام



امیر المؤمنین علیه السلام است. این معنا همزمان با آغاز نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام شد. زمانی که این آیه خطاب به پیامبر اکرم نازل شد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱

«خویشان نزدیک خودت را انداز کن».

رسول اکرم برای اطاعت امر خدا در خانه‌ی عمومی بزرگوارش ابوطالب علیه السلام مجلسی تشکیل داد و حدود چهل نفر از عموها و خویشان خود را دعوت کرد. ابوطالب، عباس، حمزه و ابولهب که همه، عموهای ایشان بودند، در آن مجلس حضور داشتند. غذایی از یک من نان و یک ران گوسفند تهیه شده بود. این غذا بر حسب ظاهر برای سیر کردن بیش از دو-سه نفر کافی نبود، ولی چهل نفر این غذا را خوردند و سیر شدند و بعد هم طبق معمولشان شیر آوردند و نوشیدند و رسول اکرم خواستند صحبت خود را آغاز کنند. ابولهب که دید آن جمعیت با غذای اندکی سیر شدند فریادش بلند شد که محمد صلی الله علیه و آله شما را سحر کرده است. همین حرف، تدبیر الهی رسول اکرم را بی اثر کرد و مردم متفرق شدند و رفتند.

فردهمان مجلس با همان غذا و همان جمعیت تکرار شد و پذیرایی نیز انجام شد و بعد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من در هیچ قبیله‌ای از قبایل عرب سراغ ندارم که مردی برای قومش بهتر از آن چه که من برای شما آورده‌ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. از جانب خدا مأمورم که شما را به توحید دعوت کنم و هر که پیش از دیگران مرا تصدیق کند و به من وعده‌ی یاری و کمک بدهد، او پس از من، خلیفه و وصی من خواهد بود. این جمله را که فرمود؛ تنها کسی که برخاست و

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۴.



اعلام آمادگی کرد علی بن ابیطالب بود. او که آن روز نوجوان سیزده ساله‌ای بود برخاست و چنین گفت:

(أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ)؛

«من ای پیامبر خدا حاضرم [به شما کمک کنم].»

پیامبر فرمود: بنشین. بار دوم و سوم به همین ترتیب تکرار شد. در دفعه‌ی سوم، رسول اکرم دست روی شانه‌ی علی علیه السلام نهاد و فرمود:

(إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ)؛

«این برادر من و وصی من و خلیفه و جانشین بعد از من است، به حرفش گوش بدهید و اطاعتش کنید.»

حاضران در مجلس، خندیدند و مسخره و استهزا کردند؛ به ابوطالب گفتند: او تو را وادار کرد که از پسرت تبعیت کنی! آن روز آنها مسخره کردند و رفتند؛ ولی بذر تشیع از همان روز در سرزمین اسلام افشانه شد و ولایت و امامت علوی در دامن نبوت و رسالت محمدی قرار گرفت.

اعتقاد به امامت، همزاد با اعتقاد به نبوت

تشیع به معنای اعتقاد به وصایت و خلافت بلا فصل علی علیه السلام یا اسلام به معنای اعتقاد به نبوت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله همزاد است و هر دو مولود یک روزند و از آن روز به یوم الإنذار و یوم الدار تعبیر می شود و این اولین جلسه‌ای بود که در آن علاوه بر اعلام نبوت، وصایت و خلافت نیز اعلام شد. از این به بعد هم در شرایط مختلفی که پیش می آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسأله‌ی وصایت و خلافت علی علیه السلام را تأکید و تجدید می کرد تا به مسأله‌ی سدّ الأبواب در مسجد النبی رسید که دستور داده شد تمام درهایی که از خانه‌های مسلمانان به مسجد باز می شد ببندند و تنها در خانه‌ی

علی علیه السلام به مسجد باز باشد. آیا این، اشاره به این نبود که مسجد، خانه‌ی خداست و مرکز تبلیغات و نشر احکام الهی است و تنها کسی که شایستگی تصدّی این کار را دارد، علی علیه السلام است و باید در خانه‌ی او به مسجد باز باشد و در واقع مسجد، خانه‌ی اوست! و نیز زمانی که مسأله‌ی اخوّت پیش آمد و پیامبر اکرم هر دو نفر از مهاجرین و انصار را با هم برادر کرد، تنها علی علیه السلام برادر ماند. عرض کرد یا رسول الله! پس برادر من کیست؟ فرمود: من برادر تو هستم. در روایت آمده است:

(مَكْتُوبٌ عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَىٰ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ بِالْفَيْ عَامٍ)؛

«قبل از اینکه آسمان‌ها و زمین آفریده شوند. این جملات کنار هم بر در بهشت نوشته شده است؛ یعنی این‌ها راه رسیدن به سعادت ابدی است؛ شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول الله و اخوّت و برادری امیر المؤمنین نسبت به رسول خدا».

سابقه‌ی کلمه‌ی شیعه در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

کلمه‌ی شیعه، کلمه‌ی نوظهوری نیست؛ بلکه در کلام خود پیامبر اکرم مکرراً به کار رفته است. در قرآن نیز با توجیهاتی که دارد به کار رفته است. نمی‌خواهیم بگوییم که در قرآن، کلمه‌ی شیعه به این معناست؛ البتّه توجیه و تأویل دارد. اما کلمه‌ی شیعه به معنای پیروان علی علیه السلام در کلام خود پیامبر به کار رفته نه اینکه بعداً پیدا شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکرراً در جمع اصحاب می‌فرمودند:

(شِيعَةٌ عَلِيٌّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ)؛^۱

۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹.



«در روز قیامت تنها شیعه‌ی علی گروه رستگارانند.»

و گاهی به طور خطاب می‌فرمود:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ أَنْتُمْ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ)؛^۱

«ای علی! تو و پیروانت تنها رستگاران در روز قیامت هستید.»

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛^۲

«ای علی! تو و پیروانت بهترین خلق خدا هستید.»

پس کلمه‌ی شیعه کلمه‌ی نوظهوری نیست. در عبارات دیگری فرموده‌اند:

(أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى)؛^۳

یعنی: تو نسبت به من به منزله‌ی هارون هستی نسبت به موسی. این حدیث به

حدیث منزلت معروف است.

(عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ)؛

«علی با حق است و حق با علی است.»

منظور اینکه رسول اکرم مکرراً مسأله‌ی خلافت علی را به مسلمانان گوشزد

می‌کردند تا در مجمع عمومی روز غدیر خم مسأله‌ی ولایت و امامت، اعلام عمومی

شد. پس تشیع به این معنا از همان روز اول اعلام نبوت و رسالت اعلام شده است و

در واقع، این دو اصل، همزادند و با هم متولد شده‌اند. اما شیعه به معنای گروه اقلیت به

عنوان طرفداری از امیرالمؤمنین در مقابل اکثریت منحرف از صراط مستقیم، از روز

رحلت پیامبر اکرم به وجود آمده است.

۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۶.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۶۴۵.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۲۵۵.

چون این دو گروه، قبل از رحلت، از یکدیگر جدا نبودند. اعتقاد به وصایت در دل‌ها بود و جمعیت حق طلب می‌دانستند که امیر المؤمنین و صیِّ پیامبر اکرم ﷺ و خلیفه‌ی ایشان است ولی به عنوان یک گروه مشخص و بارز نبودند. این شروع و ظهور دو گروه شدن مسلمانان، از روز رحلت رسول خدا به وجود آمد. هنوز جنازه‌ی رسول اکرم ﷺ روی زمین بود، یک مشت مردم ریاست طلب دنیاخواه که از پیش، توطئه کرده بودند که بعد از پیامبر اکرم نقشه‌ی شیطانی خود را پیاده کنند. در سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل جلسه دادند و به خلیفه تراشی پرداختند و ابوبکر را انتخاب کرده و با دسیسه‌هایی مردم را به بیعت با او وادار نمودند.

همان روز، گروه اقلیت خواهان حقیقت که تمام همشان اطاعت امر خدا و رسولش بود، حاضر نبودند یک قدم بر خلاف حق بردارند. در رأس آن‌ها وجود اقدس امیر المؤمنین علیؑ بود. اعضای این گروه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند. این اقلیت در مقابل اکثریت ایستادند و حکومت مولود سقیفه را ضد خدا و قرآن معرفی کردند. از آن روز این دو گروه پیدا شدند. گروهی به نام شیعه و طرفداران علی امیر المؤمنین علیؑ به حساب آمدند و گروه دیگر که اکثریت منحرف از صراط حق بودند. این دو گروه همیشه هستند؛ در هر زمانی مقابل هم ایستاده‌اند. تشیع به معنای اعتقاد به وصایت امیر المؤمنین علیؑ بر ریشه دار است و از همان روز انذار و اعلام نبوت به وجود آمده است اما تمایز میان این دو گروه، که گروهی به نام شیعه و طرفدار حکومت علیؑ و گروهی طرفدار حکومت دیگران، از روز رحلت رسول اکرم ﷺ به وجود آمده است و همیشه نیز هستند و تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم خواهند بود و لذا شیعه معتقد است که مسأله‌ی حکومت و مامداری، یکی از شؤون ولایت و امامت است نه اینکه تمام معنای ولایت و امامت



همان حکوت و تصدّی امر سیاست باشد.

ولایت و امامت، مقام بسیار شاهخ و بلندی است و همدوش با مقام نبوت و رسالت است و جنبه‌ی الهی دارد و مسأله‌ی حکومت و زمامداری امت از نظر شیعه جنبه‌ی محور دارد یعنی حاکم برای امت به منزله‌ی قطب برای آسیاب است. خود مولا هم در خطبه‌ی شفشقیه اش می فرماید:

(إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى)؛

«ابوبکر که به ناحق، پیراهن خلافت را بر تن کرد به خوبی می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب برای آسیاب است.»

همان گونه که اگر قطب نباشد آسیاب از مدار خود خارج می شود؛ من هم اگر نباشم خلافت از مدار خود خارج می شود. در جای دیگر می فرماید:

(مَكَانُ الثَّمِيمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْحَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ)؛^۱

«آن کس که قیّم و متصدّی امر حکومت است به منزله‌ی رشته‌ای است که دانه‌های تسییح را یک جا جمع کرده و آنها را به هم پیوند می زند.»

شیعه معتقد است که آسیای امت بر محور حاکم می چرخد؛ اگر حاکم بر محور حق بچرخد امت هم بر محور حق می چرخد و اگر حاکم بر محور باطل بچرخد امت هم بر محور باطل می چرخد. قدرت است که می تواند حق را زنده کند و باطل را بمیراند و قدرت است که می تواند حق را بمیراند و باطل را زنده کند. از این رو عقیده‌ی شیعه این است که باید محور امت اسلامی حاکمی معصوم و منصوب از جانب خدا باشد تا بتواند تمام حقایق دینی را بشناسد و آنها را تبیین کند و به مرحله‌ی اجراء آورد و بر این اساس، حکومت برای اسلام و قرآن از نظر شیعه یک امر حیاتی است.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۶.

پویایی دین در گرو امامت و ولایت

حکومت از نظر شیعه به منزله‌ی روح و جان در پیکر دین است که اگر نباشد دین می‌میرد و بی‌اثر و بی‌روح می‌شود. به همان میزانی که نبوت در پیدایش دین لازم است و اگر نباشد دین معنا و مفهوم و تحقیقی ندارد؛ به همان میزان و بی‌کم و کاست، ولایت و امامت در بقای دین لازم است. وجود نبی در تأسیس دین لازم است و اگر نباشد دین تحقق نمی‌پذیرد. وجود «ولی» هم در بقای دین لازم است و اگر نباشد دین دوام و بقایی نخواهد داشت. لذا شیعه که شعارش احیای ولایت علی و آل علی علیهم‌السلام است می‌گوید حکومت علی و آل علی علیهم‌السلام تنها حکومتی است که در امت اسلامی قابل پیروی کردن است. هر حکومتی غیر از حکومت علی و آل علی اگر روی کار آید باطل است و باید اساس آن در هم ریخته شود.

به همین جهت در هر زمانی قدرت‌های طاغوتی لبه‌ی تیز حملاتشان روی شیعه بوده است. یعنی پیوسته می‌کوشیده‌اند شیعه را به استضعاف بکشانند و نگذارند آنها بال و پری باز کنند و قدرتی به دست آورند؛ چون می‌دانستند این منطق مکتب تشیع است که هر حکومتی غیر از حکومت علی و آل علی باطل است و باید بساط آن برچیده شود. چون شیعه معتقد است تنها علی و آل علی علیهم‌السلام از جانب خدا برای حکومت اسلامی منصوب شده‌اند و معتقد است که همیشه و در هر زمانی یک نفر از آل علی در عالم وجود دارد که باید حکومت کند. پس شیعه دائماً در تلاش است که زمینه‌ای برای حکومت همان امام معصوم منصوب از جانب خدا که به دلایلی غائب از دیدگان ماست، آماده کند و از این روست که دشمنان دین، علی‌الدوام می‌کوشند شیعه را در حدّ ضعف و تفرّق نگه دارند و مجال دستیابی به قدرت را به آن‌ها ندهند.



عَلَّتْ اصلی نزاعی که شیعه و سنی با هم دارند و همیشه رو در روی هم ایستاده‌اند، همین است و گر نه اختلافات جزئی مثل این که چگونه وضو بگیریم یا نماز را دست بسته یا باز بخوانیم، یا بر روی فرش سجده کنیم یا نکنیم؛ این‌ها آن اندازه اهمیّت ندارد که یک مِلّت بزرگ اسلامی را به جان هم بیندازد و بر خوردهای شدید و خونین به وجود بیاورد.

آری، شیعه می‌گوید مسأله‌ی حکومت، شأنی از شؤن و ولایت الهی است و متصدی آن باید **علی و آل علی** باشند که معصوم و از جانب خدا منصوب هستند و صلح و سازش بردار هم نیست که مثلاً شیعه یک قدم جلو برود و یک قدم سنی عقب بر گردد تا با هم بسازند و کنار بیایند، این طور نیست. چون شیعه معتقد است که مرگ و حیات اسلام و قرآن به این حقیقت بستگی دارد که اگر حکومت در دست **علی و آل علی** باشد اسلام و قرآن زنده و حیات ابدی بشر تأمین است و اگر حکومت در دست غیر از آن برگزیدگان خدا باشد، اسلام و قرآن می‌میرند و حیات ابدی بشر به هلاک ابدی مبدّل می‌گردد.

عنوان فریبنده‌ی صلاح مسلمین!!

روز رحلت پیامبر اکرم **صلی الله علیه و آله** افراد شیاد دنیاطلب و ریاست‌خواه، **علی** را که از جانب خدا برای حکومت اسلامی معین شده بود، کنار زدند و فرمان صریح خدا را که روز غدیر خم به وسیله‌ی رسول الله اعظم **صلی الله علیه و آله** به امت اسلامی ابلاغ شده بود زیر پا نهادند و یک اصل قلبی و فریبنده‌ی (صلاح مسلمین) را به فکر و زبان مردم نادان انداخته و گفتند: صلاح مسلمین در این است که فعلاً علیّ جوان کنار برود و ابوبکر پیر و باتجربه روی کار بیاید، چون او در میدان‌های جهاد کسی را نکشته است، مردم از او تبعیّت می‌کنند اما علیّ افراد زیادی را کشته و



این همه خانواده‌ها از ضربت شمشیر او داغ دارند و زیر بار فرمان او نمی‌روند، صلاح در این است که او کنار برود و ابوبکر روی کار بیاید. این سخن خیلی جاذبه دارد. صلاح ملت و مصلحت مملکت که گفته می‌شود، عده‌ای ساده‌اندیش سطحی نگر فریب می‌خورند و خیال می‌کنند آن‌ها راست می‌گویند و صلاح و مصلحت در همین است.

شیعه دید شیطان صفتان عجب توطئه‌ی زیانباری کرده و چه حربه‌ی مهلکی به دست گرفته‌اند. عنوان فریبنده‌ی صلاح مسلمین اقتضا می‌کند که فلان حکم از احکام دین را برداریم و فلان حرام را حلال کنیم.

آری! این اصل بی‌پایه اگر پا بگیرد و در دل‌ها جا باز کند اساس اسلام منهدم و کتاب خدا مهجور و متروک می‌شود. با همین حربه‌ی صلاح مسلمین، به در خانه‌ی وحی، آتش آورده و انواع مصائب بر سر یگانه یادگار پیامبر ریختند!! با همین حربه واقعه‌ی جانگداز کربلا را به وجود آوردند و فرزند پیامبر، حضرت امام حسین علیه السلام را مهدورالدم معرفی کردند و با همین حربه، در مدینه‌ی پیامبر، قتل عام کرده و انواع جنایات شرم‌آور را مرتکب شدند.

باری، شیعیان دیدند که این نامردان، حربه‌ی بسیار مهلکی به دست گرفته و تمام هم‌شان ریشه‌کن کردن اسلام و قرآن است. این بود که در مقابلشان ایستادند و طرفداری از **علی و آل علی علیهم السلام** را شعار خود ساختند و لذا رسول خدا هم، چون می‌دانست این جریانات پیش خواهد آمد مسأله‌ی وصایت و خلافت را خیلی محکم گرفت. از همان روز اولی که نبوت خود را ابلاغ کرد **وصایت و خلافت علی علیه السلام** را هم ابلاغ کرد و پس از آن نیز در طول مدّت رسالتش تحت هر شرایط مناسبی از **علی علیه السلام** اسم می‌برد تا روز غدیر خم که وصایت او را ابلاغ و اعلام عمومی فرمود.

حال به تناسب ایام، اجمالی از جریان غدیر عرض می‌شود. رسول



اکرم ﷺ در ۲۵ ذیقعدہی سال دهم هجرت برای حجّ عازم شدند. این حجّ اولین و آخرین حجّشان بود یعنی پس از هجرت، جز این، حجّی به جانیاوردند. البتّه در سال هفتم، عمره انجام دادند ولی حجّشان پس از هجرت تنها در سال دهم بود که حجّه‌الوداع هم نامیده شده است. جمعیت کثیری از مهاجرین و انصار آماده‌ی حرکت شدند. نوشته‌اند که حدود نود هزار، یکصد هزار، بلکه یکصد و بیست هزار نفر همراه رسول اکرم بوده‌اند و شاید از سایر بلاد نیز ملحق به اهل مدینه شده‌اند.

چند روزی در راه بودند تا به مکه رسیدند و مناسک حجّ انجام شد. در عرفات و منی سخنرانی‌هایی داشتند تا موقع مراجعت به غدیر خم رسیدند. غدیر گودالی در بیابان است که آب باران در آن جمع می‌شود و آنجا به غدیر خم معروف بوده است، آنجا محلی بوده که حجّاج از هم جدا می‌شدند. اهل مدینه به مدینه، اهل مصر به مصر و اهل عراق به عراق می‌رفتند. بهترین مکان برای ابلاغ عمومی همانجا بود؛ زیرا در آن زمان که تلفن و تلگراف و رادیو و تلویزیون و مجله و روزنامه و این قبیل رسانه‌های عمومی نبود. چند ماه طول می‌کشید تا از این شهر به آن شهر بروند و برگردند. رسول خدا می‌خواست مسأله‌ی ولایت علیؑ را هر چه زودتر به شهرها برساند و بهترین راه همان بود، سر سه‌راه مردم را نگه داشت. اعلام نماز جامعه کردند که تمام حجّاج در یک نقطه اجتماع کردند. بعد دستور دادند منادی ندا کند جلورفته‌ها برگردند و نرسیده‌ها برسند. روز داغ و گرمی بود. افراد از شدت حرارت هوا یک قسمت عبا را سر می‌کشیدند و یک قسمت را به پاهایشان می‌پیچیدند که روی بیابان داغ بنشینند. برای رسول خدا هم جایی معین شد که از جهاز شتران درست کرده بودند. روی آن بلندی قرار گرفته و فرمودند:

«أُوِّدِي مَا أُوجِي إِلَيَّ»؛

«می‌خواهم آنچه که از جانب خدا به من وحی شده است به شما برسانم.»



(حَدْرًا أَنْ تُحِلَّ بِي قَارِعَةً)؛

«می ترسم اگر روحی خدا را نرسانم حادثه‌ی کوبنده و بلایی بر من فرود آید».

این آیه به من نازل شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ...﴾^۱؛

«ای پیامبر! آنچه از جانب خدایت به تو نازل شده است به مردم برسان و اگر

چنین نکنی، رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای...».

آیه‌ی ابلاغ ولایت با خطابی تهدیدآمیز

در طول این مدت ۲۳ سال، رسول اکرم آن همه زحمت‌ها کشیده و خون دل‌ها خورده و ابلاغ دین کرده است. پس از تحمل آن همه زحمات، این آیه با خطاب تهدیدآمیز رسیده که اگر این مطلب را به مردم نرسانی هیچ کار مقبولی نزد من نکرده‌ای!! بعد فرمود: من تا به حال در ابلاغ پیام خدا کوتاهی نکرده‌ام؛ علت این تهدید این است که چندین بار جبرئیل از جانب خدا آمده و به من دستور داده که من علی را به ولایت در میان شما نصب کنم ولی چون افراد مریض القلب و بیمار دل، منافقان و مکذبان در میان شما زیاد هستند و ممکن بود تهمت‌هایی پیش بیاید، از این جهت من در ابلاغ آن، تأخیر کرده‌ام. حال، ابلاغ می‌کنم که خدا به من امر کرده:

(أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ الْاَبْيَضَ وَالْاَسْوَدَ...);

«در این محضر بایستم و به سفید و سیاه و ... اعلام کنم».

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.



«أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي»؛

«که علی بن ابیطالب برادر و وصی و خلیفه من و امام بعد از من است.»

همان جملاتی را که در روز انذار فرمود دوباره ابلاغ و اعلام کرد.

«فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهُ
عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَعَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ
وَعَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَعَلَى الْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَعَلَى الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ»؛

«بدانید که خدا او را نصب کرده که ولی شما و امام شما باشد؛ اطاعت او بر

مهاجرین و انصار، بر عرب و عجم و بر کبیر و صغیر واجب است.»

«إِعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ»؛

«ای گروه‌های مردمان بدانید که علی و پاکان از فرزندان من از صلب او.»

«هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَالْقُرْآنُ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيًّا

الْحَوْضَ»؛

«آن‌ها ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا روز

قیامت بر من وارد شوند.»

آنگاه دست به بازوی علی علیه السلام زد و او را بر پله‌ی پایین‌تر از پله‌ای که خودش

ایستاده بود ننگه داشت و دستش را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو دیده

شد و فرمود:

«إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ الْعَنِ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ اعْضَبْ عَلِيَّ مَنْ

جَحَدَ حَقَّهُ»؛



اقرار زبانی حاضران به ولایت امام علی علیه السلام

مردم، شما بیشتر از آن هستید که من با دست از شما بیعت بگیرم. خدا فرموده که از شما اقرار زبانی بگیرم. اینک همه بگویند:

(إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُنْقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنَّا رَبَّنَا وَ رَبِّكَ فِي أَمْرٍ عَلِيٍّ وَ أَمْرٍ وَ لَدِهِ مِنَ الْإِيْمَةِ تَبَايَعُكَ عَلِيٌّ ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا)؛

«ما تمام آن چه را که از جانب خدا درباره ی علی و فرزندان وی از امامان به ما

ابلاغ کردی اطاعت می کنیم و با قلب و زبانمان با تو بیعت می نمایم».

(عَلِيٌّ ذَلِكُمْ نَحْيًا وَ تَمُوتُ وَ تَبْعَثُ)؛

«با همین بیعت زنده می مانیم و با همان می میریم و با همان مبعوث می شویم».

(لَا نُعَيِّرُ وَ لَا نُبَدِّلُ وَ لَا نَشْكُ وَ لَا نُرْتَابُ)؛

«در آن تغییر و تبدیل و شک و تردید راه نمی دهیم».

این ها را همه گفتند و پس از پایان خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر را

خواندند و سپس مردم برای تبریک آمدند. اولین افراد همان دو نفر بودند. گفتند:

(هَنِيئًا لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ)؛

«گوارا باد بر تو ای پسر ابیطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن باایمان شدی».

شرافت عید غدیر از زبان مولا علی علیه السلام

چند جمله ای از خطبه ی مفصلی که خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان

حکومتشان راجع به روز غدیر ایراد فرموده اند عرض می کنیم:

۱- احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحات ۷۸ تا ۸۲.



عُودُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بَعْدَ انْقِضَاءِ مَجْمَعِكُمْ بِالتَّوَسُّعَةِ عَلَى عِيَالِكُمْ وَالْأَبْرُ
بِأَخْوَانِكُمْ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا مَنَحَكُمْ؛

«خدا شما را مشمول رحمت خود سازد؛ پس از پایان مجلستان که به خانه‌هایتان
باز می‌گردید با اهل و عیالتان به نیکی و خوشی رفتار کنید. در زندگی به آنها وسعت
بدهید و به برادرانتان احسان نمایید و خدا را شاکر باشید که شما را مورد انعام خود
قرار داده است.»

و تَهَاتُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كَمَا هَتَأَكُمُ اللَّهُ بِالثَّوَابِ فِيهِ عَلَى أضعافِ الأعيادِ وَ
الْبِرِّ فِيهِ يُتَمَّرُ الْمَالُ وَ يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ فَالذَّرَّهُمْ فِيهِ بِمَائَتِي الْفِ دِرْهَمٍ وَإِذَا
تَلَاقَيْتُمْ فَتصافحُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ لِيُعِدِّ الْعَنَى عَلَى الْفَقِيرِ وَ الْقَوَى عَلَى الضَّعِيفِ؛

«به یکدیگر تبریک و تهنیت بگویید همچنان که خدا به شما تهنیت گفته است با
ثواب چندین برابر سایر اعیاد که امروز به شما عطا فرموده است. احسان در امروز
سبب افزایش عمر و مال می‌شود. یک درهم انفاق در امروز برابر با دویست هزار
درهم می‌شود. وقتی با هم ملاقات می‌کنید با سلام مصافحه کنید و ثروتمندان از فقرا
دلجویی کنند و قدرتمندان از ضعیفان.»

عظمت عید غدیر از زبان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام منقول است:

(إِنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ بَيْنَ الْأَضْحَى وَالْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ؛

«روز غدیر در میان عید اضحی و فطر و جمعه مانند ماه در میان ستارگان است.»

(إِنَّهُ يَوْمُ الْكَمَالِ وَ يَوْمُ مَرَعَمَةِ الشَّيْطَانِ)؛

«روز کمال است و روز به خاک مالیدن بینی شیطان.»

(يَوْمٌ تَقْبَلُ أَعْمَالُ الشَّيْبَعَةِ وَ مُحَبِّي آلِ مُحَمَّدٍ)؛



«روز قبولی اعمال شیعه و دوستان آل محمد است.»

وَهُوَ يَوْمُ التَّبَسُّمِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ فَمَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ
أَخِيهِ يَوْمَ الْعَدِيرِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالرَّحْمَةِ وَبَنَى لَهُ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ
دُرٍّ بَيْضَاءَ وَنَضَّرَ وَجْهَهُ؛

«روز غدیر روز تبسم به صورت اهل ایمان است هر که در آن روز به صورت
برادر ایمانی اش تبسم کند خدا روز قیامت با نظر رحمت به او می نگرد و قصری از دُرّ
سفید در بهشت برایش بنا می کند و چهره ی شاداب و خرم به او عنایت می فرماید.»

(مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَمَنْ زَارَ
مُؤْمِنًا أَدْخَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ سَبْعِينَ ثَوْرًا وَسَعَّ فِي قَبْرِهِ وَيَزُورُ قَبْرَهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ
أَلْفَ مَلَكٍ يُبَشِّرُونَهُ بِالْجَنَّةِ)؛

«روز غدیر هر کس مؤمنی را اطعام کند ثواب کسی را دارد که تمام انبیا و
صدیقین را اطعام کرده باشد و هر کس به زیارت مؤمنی برود خدا هفتاد نور به
قبرش وارد می کند و قبرش را وسعت می دهد و هر روز هفتاد هزار ملک قبر او را
زیارت می کنند و به او بشارت بهشت می دهند.»

خداوند ان شاء الله ما را مشمول الطاف و عنایات خاصه ی خود و ولی اعظمش
حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف گرداند و همه ی ما را در زمره ی
محببین و مخلصین امام امیر المؤمنین علیه السلام محسوب فرماید.

الحمد لله الَّذِي جَعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُمَّةِ عليه السلام

مسأله ی امامت در قرآن

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾



قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱؛

«به یاد آور آن هنگامی را که خدای ابراهیم او را با وسایل گوناگونی مورد آزمایش قرار داد و او به خوبی از عهده‌ی آزمایش برآمد. خدا به او فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. [ابراهیم علیه السلام] عرض کرد: از ذرّیه‌ی من نیز! خدا فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.».

این آیه‌ی شریفه از جمله آیاتی است که در مسأله‌ی «امامت» مورد استدلال قرار گرفته؛ هم از جهت اثبات لزوم امام در میان بشر و هم از جهت اثبات عصمت برای امام و نشان می‌دهد عالی‌ترین و رفیع‌ترین مقام از مقامات معنوی که نصیب برخی از اولیای خدای می‌شود، مقام امامت است که پس از طیّ مراحل متعدّد از مقامات معنوی، شایستگی نیل به آن مقام را پیدا می‌کند و هادی الی الله می‌شوند.

اقسام هدایت

هدایت دو قسم است:

الف: اراءة الطریق؛ یعنی راهنمایی کردن و راه را نشان دادن. ب: ایصال به مطلوب؛ یعنی به مقصد رساندن. راه نشان دادن، غیر از به مقصد رساندن است! از باب مثال شما در خیابان در اتومبیل خود نشسته‌اید. کسی می‌آید و از شما نشانی منزل را می‌پرسد. شما راهنمایی می‌کنید و می‌گویید: تا انتهای این خیابان برو، بعد دست راست اولین کوچه و سومین خانه است. این اراءة الطریق و راهنمایی کردن است. امّا اگر او را در ماشین خود نشان دهید و بردید و به مقصد رساندید؛ این «ایصال به مطلوب» است. مقام نبوت مقام اراءة الطریق است که با ابلاغ احکام آسمانی دین، راه حرکت به

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.



سوی خدا را نشان بندگان خدا می دهد اما مقام امامت مقام «ایصال به مطلوب» است که جان و روح انسان را در مسیر اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه با اشراق شمس ولایت خویش حرکت می دهد و او را به مقصد اعلاّی معرفه الله و محبّه الله و لقاء الله می رساند آن گونه که آفتاب با اشراق اشعه‌ی خود، بذر را حرکت می دهد و آن را درختی بارور می سازد.

رسول اکرم ﷺ و واجد سه مقام نبوّت، رسالت و امامت

از میان اولیای خدا ﷺ بعضی به مقام نبوّت می رسند و از میان انبیا برخی به مقام رسالت نائل می شوند و از میان رسولان نیز افراد معدودی حائز مقام امامت می گردند. البته اقلیتی هم دارای هر سه مقام از نبوّت و رسالت و امامت می باشند چنانکه حضرت رسول الله اعظم ﷺ و واجد تمام مقامات، آن هم در رتبه‌ی اعلا و ارفع آنها بوده‌اند چون همه‌ی انبیا و رسل ﷺ در یک رتبه نیستند و فاضل و افضل دارند. این گفتار خداست که می فرماید:

﴿...وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾؛

«...ما بعض پیامبران را بر بعضی تفضیل داده‌ایم...».

امامان ﷺ پس از پیامبر اکرم ﷺ اگر چه دارای نبوّت و شریعت جدید نمی باشند، اما مقام امامتشان که حرکت دادن روح و جان بشر و رساندن آن به مقصد اعلا می باشد، تا روز قیامت ثابت و باقی است و در عین حال که تمام مقامات معنوی جمیع انبیا و رسل ﷺ را دارند؛ ولی چون بعد از نبوّت ختمیه، نبی و شریعتی نباید



باشد آن مقربان درگاه خدا، پیامبر و مبعوث برای تأسیس شریعت نمی باشند و مع الوصف از جهت وصایتشان برای پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل از همه ی انبیاء و رسل صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشند. حال آیه ی شریفه نشان می دهد که مقام امامت، مقام ارفع و اعلائی است که ولی خدا پس از طی مراحل به آنجا می رسد.

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾

ربّ ابراهیم، ابراهیم را در معرض ابتلا قرار داد؛ یعنی: خدای ابراهیم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن نظر که ربّ است و می خواهد تدبیر و تکمیل کند و از نقص به کمال برساند متصدّی تکمیل ابراهیم شد. ابتلا یعنی: آزمایش و امتحان. قبلاً بیان شده که امتحان الهی از سنخ امتحانات ما نیست! امتحان خدا یعنی موجودی را در آغوش حوادث و وقایع گوناگون قرار می دهد تا استعدادهایی که در کمون* ذات آن موجود هست بارز شود و از قوه به فعلیت برسد. مثل اینکه باغبان، بذر را تحت عواملی از تابش آفتاب و بلرش باران و وزش بادهای قرار می دهد تا رشد و نمو کرده و تبدیل به درختی یا بوته ی گلی گردد این سنت همیشگی و همگانی پروردگار عالمیان است و هیچ موجودی از این سنت الهی مستثنی نمی باشد. درباره ی انسان فرموده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱

«ما انسان را از نطفه ی مختلط [سرشار از استعدادهای فراوان] آفریدیم که او را در معرض ابتلا و آزمایش قرار دهیم و سرانجام او را شنوا و بینا گردانیدیم».

در آیه ی دیگر خطاب به تمام انسان ها می فرماید:

﴿وَلْتَبْلُوْكُمْ بَشِيْءٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ

*کمون: باطن.

۱-سوره ی انسان، آیه ی ۲.



وَالشَّمْرَاتِ...»^۱

«به طور قطع و مسلّم ما شمارا با [پیش آوردن صحنه‌های گوناگون از اترس و گرسنگی و فقر و بیماری، از دست دادن اموال و عزیزان و... می‌آزمایم...». ما هم اکنون در هر حال و هر کاری که هستیم مبتلا می‌باشیم! یعنی: مورد امتحان خدا قرار گرفته‌ایم، با افکار و اخلاق و اعمال و حرکات و سکنا تمان در حال امتحان هستیم. فکری که می‌کنیم، سخنی که می‌گوییم و چشمی که به جایی می‌افکنیم در حال حرکت و سیر امتحانی خدا می‌باشیم:

﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ ۗ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲

«دو گیرنده‌ی حرف و عمل از سمت راست و چپ نشسته‌اند و کوچک‌ترین کلمه‌ای از زبانی صادر نمی‌شود مگر اینکه نگهبان آماده‌ی ضبط آن را می‌گیرد در محفظه‌ی جان نگه می‌دارد و آن را طریق امتحان انسان قرار می‌دهد».

سنگینی ابتلای اولیای خدا

آری؛ همه‌ی مادر همه حال در مسیر امتحانی خاصی حرکت می‌کنیم و مبتلا به ابتلای خدا می‌باشیم. جوانان مبتلا به شهوت! ثروتمندان مبتلا به ثروت! قدرتمندان مبتلا به قدرت! دانشمندان مبتلا به علم و دانش و همچنین اصناف و گروه‌های دیگر از انسان‌ها همه مبتلا به ابتلای مناسب با شرایط ویژه‌ی خود می‌باشند. در این میان



۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

انبیا و اولیای مقرب در پیشگاه خدا، صحنه‌های ابتلای سنگین تری دارند:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾؛

خدای ابراهیم او را با کلماتی مبتلایش ساخت و او آن‌ها را به اتمام رسانید و از صحنه‌ی امتحان و آزمایش خدا با مقبولیت کامل بیرون آمد. آقایان مفسران می‌فرمایند: مقصود از ﴿کلمات﴾ که ابراهیم علیه السلام به وسیله‌ی آن‌ها مبتلا و آزمایش شد همان وقایع طاقت فرسایی بود که در زندگی آن حضرت پیش آمد و او را در آغوش خود فشرد و به نهایت درجه‌ی پختگی اش رسانید.

سه صحنه‌ی دشوار امتحان برای حضرت ابراهیم علیه السلام

در گذشته عرض شد: حضرت ابراهیم علیه السلام در سه صحنه‌ی بسیار دشوار امتحانی قرار گرفت. ابتدا در سنین اول جوانی (ظاهراً بیش از شانزده سال از سنش نگذشته بود) در حالی که یک تن تنها، در مقابل دنیایی از کفر و شرک و الحاد ایستاده و آنها را دعوت به توحید می‌کرد، آنچنان از خود مقاومت نشان داد که به فرموده‌ی قرآن جمعیت کافر و ملحد در میان خود فریاد کشیدند:

﴿...حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛

«... او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است.»

او را در میان خرمی از آتش سوزان افکندند و در ازای این از خود گذشتگی از جانب خدا به آتش فرمان رسید:

﴿... يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى إِبْرَاهِيمَ﴾؛

«... ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش.»

۱- سوره‌ی انبیاء، آیات ۶۸ و ۶۹.



امتحان دیگرش اینکه در سن کهنولت و پیری از جانب خدایش مأمور شد که باید همسرت (هاجر) را با کودک نوزادت [اسماعیل عليه السلام] ببری در میان بیابان خشک و سوزان حجاز بگذاری و برگردی!! حال آن زن بینوا هر چه التماس می کند آخر من یک زن تنها با یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و آبادانی چه کنم؟! او می گوید: این مأموریتی است که من دارم و باید انجام بدهم! آیا این کار انصافاً کار دشواری نیست؟ اگر بگوییم از نظر مردان غیور، از رفتن در میان آتش هم دشوارتر است، اغراق نگفته ایم.

اما سومین صحنه‌ی امتحانش از هر دو صحنه‌ی پیشین نیز دشوارتر و طاقت فرساتر شد و آن این که باید با دست خودت سر نوجوان سیزده ساله‌ی دلبندت را ببری!! آه چه دستور هول‌انگیزی و چه کار مردافکنی و چه بار کمرشکنی! ابراهیم عليه السلام این بارهای سنگین را به دوش گرفت و سالم به مقصد رسانید که خدایش می فرماید:

﴿فَأْتَمَّهُنَّ﴾

ابراهیم آن‌ها را به نحو تمام و کمال انجام داد؛ آنگاه خداوند منان در مقام تقدیر و تجلیل از این فداکاری‌ها عالی‌ترین مدال افتخار را به سینه‌ی این بنده‌ی مسلم و مخلص خود نصب کرد و فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

[ای ابراهیم] اینک من تو را امام برای مردم قرار دادم که اداره و رهبری جامعه‌ی بشر را از تمام ابعاد و جهات از ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، تکویناً و تشریحاً، بر عهده‌گیری و نیازمندی‌های آن‌ها را برطرف سازی و هادی به تمام معنای کلمه برای آدمیان باشی. چنانکه فرموده است:



﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...﴾^۱

«ما آن‌ها را امامان مردم قرار دادیم که به امر و فرمان ما هدایت می‌کنند و

انجام کارهای نیک را به آن‌ها وحی کردیم...».

همان امری که خودش اثرگذاری آن را بیان کرده و فرموده:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲

«امر و فرمان او این است که هر چه را اراده کند به او می‌گوید: موجود شو، آن

هم موجود می‌شود.».

امکان استفاده‌ی این معنا از این جمله هست که به طور وحی تکوینی ساختمان

وجود امامان علیهم‌السلام را منبع و چشمه‌ی جوشان تمام افکار و اخلاق و اعمال نیک قرار دادیم

و لذا تنها آن‌ها هستند که می‌توانند جامعه‌ی بشر را در تمام گذرگاه‌ها هدایت کنند.

این روایت از حضرت امام صادق علیه‌السلام منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِيَّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عَظَمَتِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ)^۳

«خداوند ابراهیم را پیش از اینکه پیامبرش قرار دهد، عبد و بنده‌ی خود قرار

داد و پیش از اینکه او را رسول خود سازد نبی و پیامبرش گردانید و پیش از اینکه او را

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۲-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

۳-کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷۵.

به عنوان خلیل خود برگزیند؛ به عنوان رسول خویش انتخاب کرد و پیش از اینکه او را امام قرار دهد خلیل خود قرار داد و پس از اینکه تمام این مقامات عالیه را در وجود او جمع کرد، آنگاه به او فرمود: اینک من تو را امام مردم قرار دادم و این مقام آنچنان در نظر ابراهیم بزرگ و با عظمت جلوه کرد که عرض کرد خدایا! از ذریّه و دودمان من نیز امامانی انتخاب کن. خدا فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

تفاوت لطیف عبد با عابد

از جمله نکات شایان دقت در این روایت این است که امام صادق علیه السلام اولین پله برای ارتقای به مقامات عالیه را عبودیت نشان داده که خداوند پیش از این که ابراهیم علیه السلام را به مقامات بلند نبوت و رسالت و... ارتقا دهد او را به عبد بودن و بنده‌ی واقعی بودن پذیرفته است. به این لطیفه هم باید توجه داشت که عبد با عابد فرق دارد. عبادت با عبودیت متفاوت است. **عابد** کسی است که دارای عبادت از نماز و روزه و... است اما **عبد** آن کسی است که به مرحله‌ی تسلیم محض بودن در مقابل فرمان مولایش رسیده و جز اطاعت از فرمان او به چیزی نمی‌اندیشد و جز رضا و خشنودی او چیزی نمی‌طلبد و این معنای عبودیت و بنده بودن است که از عهده‌ی همه کس بر نمی‌آید!

مردمی که اهل نماز و روزه و حج و خمس و زکاتند اما وقتی صحنه‌ی گناهی از حرام کاری و حرام خواری پیش آید؛ دست از فرمان خدا بر می‌دارند و اتباع از شیطان و هوای نفس خود می‌کنند! اینان عابدند و اهل عبادتند اما عبد نیستند و واجد مقام بندگی و عبودیت نمی‌باشند. عبد الله و بنده‌ی خدا بودن و عبودیت داشتن؛ شرف و کرامتی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. عبودیت زمینه‌ساز رسالت است که در



تشهد نماز می گوئیم:

(أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ)؛

«گواهی می‌دهم که محمد عبد و فرستاده‌ی اوست».

یعنی ابتدا شهادت به عبودیت محمد ﷺ می‌دهیم و سپس به رسالت آن حضرت شهادت می‌دهیم. عبودیت سکوی پرواز به آسمان است و اولین قدم برای رفتن به معراج که خدا فرموده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾؛^۱

«منزّه آن خدایی که عبدش را شبانه برای سیر و سفر به آسمان از مسجد الحرام حرکت داد...».

اینجا نفرموده: (اسری بنبیه)؛ یا (برسوله)؛ یعنی از آن جهت که نبی و رسولش بوده به آسمان برده است بلکه فرموده: (أَسْرَى بِعَبْدِهِ)؛ از آن جهت که بنده و عبدش بوده آسمانیش کرده است! چون بنده بوده رسولش کرده و چون بنده بوده به معراجش برده است! آنچه که واقعاً کمال است و بسیار پربها، عبد بودن و عبودیت داشتن است، نه، تنها عابد بودن و عبادت فراوان انجام دادن! چه بسا آدمی که یک سال و چند سال در بستر بیماری و در حال اغما افتاده و قادر به حرکت و انجام عبادت نیست اما چون عبد است و دارای عبودیت، هر نفسش تسبیح و هر ناله‌اش تحمید است و در همان حال اغما، نامه‌ی عملش پر از عبادات فراوان است. اما آن یکی عابد است و نماز و روزه و ذکر و دعای بسیار دارد ولی وقتی سر دوراهی بین خدا و هوی قرار می‌گیرد، هوی را بر خدا ترجیح می‌دهد و در نتیجه نامه‌ی عملش را خالی از آن همه عبادات می‌بیند.

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.



لزوم مقام عصمت امام علیه السلام

باری، پس از اینکه از آیه‌ی مورد بحث، عظمت و رفعت مقام امام استفاده شد، از جمله‌ی آخر آیه، لزوم مقام عصمت برای امام نیز استفاده می‌شود که امام باید معصوم از هرگونه خطا و عصیان باشد زیرا وقتی ابراهیم علیه السلام مقام امامت در نظرش بزرگ آمد از خدا تقاضا کرد که امامت را در ذریه و نسل وی تداوم بخشد. خداوند در جواب آن تقاضا نه اثبات کلی کرد و نه نفی کلی. بلکه فرمود: امامت که عهد و پیمان من است تناسب با ظالمان از ذریه‌ات ندارد. یعنی تنها آن گروه از ذریه‌ات شایستگی برای امامت دارند که دامنشان منزّه و مطهر از آلودگی ظلم باشد و عنوان ظالم به هیچ نحوی از انحا انطباق با آنها نداشته باشد و از طرفی هم فرموده است:

﴿...مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾؛

...هر کس تعدی از حدود خدا بنماید [و قدم از مرز بندگی بیرون بگذارد] به خود ظلم کرده و ظالم به حساب آمده است و ظالم، حق تصدّی امامت که عهد خداوند است ندارد!

(لَا يَكُونُ السَّفِيهُهُ إِمَامَ التَّقِيِّ)؛

آدم کم‌خرد نشاید که امام انسان پرهیز کار باشد. در اثریک لحظه ارتکاب گناه در تمام مدّت عمر، عنوان ظالم بر او منطبق می‌گردد و از صلاحیت تصدّی امامت خارج می‌شود و لذا مطابق مفاد آیه‌ی شریفه، تنها کسی اهلیت امامت دارد که در تمام مدّت عمرش مبرّی و معصوم از هرگونه ظلم و ارتکاب خطا و گناه باشد.

۱-سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.



اینجا تذکراً عرض می‌شود: ما اکنون در شرایطی قرار گرفته‌ایم که اصول اعتقادی ما (به‌ویژه اصل امامت) از طرف دشمنان حقّ از طرق گوناگون مورد هجوم قرار گرفته و با القای شبهات و تشکیکات، ایجاد تزلزل در اذهان بسیاری از افراد ناپخته و خام می‌نمایند! در چنین شرایطی ما وظیفه داریم ابتدا با تفکّر و تحقیق و مطالعه‌ی کتاب‌هایی که در زمینه‌ی اعتقادات نوشته شده و استمداد از افکار عالمان بصیر و امین، پایه‌ی اعتقادات خود را محکم کنیم و سپس در صورت توانایی، به تحکیم اصول اعتقادی دیگران نیز پردازیم. بعضی از جوان‌های پاک و متدین گاهی می‌گویند: ما وقتی با فلان آدم بحث دینی می‌کنیم، از ما نمی‌پذیرد، چه کنیم؟ عرض می‌شود: ما موظف نیستیم که عقیده‌ی خود را به کسی بقبولانیم بلکه موظفیم پس از اینکه عقیده‌ی خود را برای خودمان روشن و متقن ساختیم، برای طرف بحث خود بیان کنیم. اگر دیدیم او از در لجاج و عناد وارد می‌شود و اصلاً نمی‌خواهد بپذیرد، در این صورت وظیفه داریم او را به حال خود رها کنیم تا بحثمان سر از جدال و مراء* در نیارود که این خود از رذایل است! خدا به رسولش ﷺ فرموده است:

﴿...قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱

«...بگو: الله و سپس رهانشان کن تا در باطل گرای خود بازی کنند».

﴿...وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ...﴾^۲

«...اگر از تو رو برگردانند تو وظیفه‌ات تنها ابلاغ و رساندن [حرف حقّ به آنان]

*مراء: ستیزی.

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۰.



است که انجام داده‌ای و پذیرفتن یا نپذیرفتن آنان مربوط به تو نمی‌باشد! البته اگر دیدید طرف بحث شما واقعا می‌خواهد تحقیق کند و بفهمد ولی شما توانایی رفع شبهه‌اش را ندارید، در این صورت با کمال شهامت بگویید: من بیش از این نمی‌دانم، شما به شخص عالم تراز من مراجعه کنید و فلان کتاب را مطالعه نمایید.

بیان اجمالی اصول اعتقادی

حال به این روایت که اصول اعتقادی ما را به طور اجمال بیان می‌فرماید توجه فرمایید:

عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ مِنْ أَقْرَبِّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي...؛

«حضرت امام صادق عليه السلام از آبای کرامش نقل فرموده که: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: جبرئیل از خداوند بلند مرتبه برای من حدیث کرد که او فرمود: کسی که اقرار کند که خدای جز من نیست و محمد صلى الله عليه وآله بنده‌ی من و رسول من است و علی بن ابیطالب عليه السلام خلیفه‌ی من و امامان از فرزندان او، حجّت‌های من هستند؛ او را به رحمت خودم داخل بهشت می‌کنم و به عفو خودم از آتش نجات می‌دهم...».

(وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ حْدِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ صَعَّرَ عَظْمَتِي وَ كَفَرَ بِآيَاتِي وَ كَثَبَنِي وَ رُسُلِي...؛



«و کسی که شهادت ندهد که جز من خدایی نیست یا شهادت به این بدهد ولی شهادت ندهد که محمد بنده‌ی من و رسول من است یا به این شهادت بدهد ولی شهادت ندهد که علی بن ابیطالب خلیفه‌ی من است یا به این نیز شهادت بدهد ولی شهادت ندهد که امامان از فرزندان او، حجت‌های من هستند، در این صورت نعمتم را منکر شده و عظمتم را کوچک شمرده و نسبت به آیات من و کتاب‌ها و رسولان من کفر ورزیده است...».

معرفی امامان دوازده‌گانه از زبان رسول اکرم ﷺ

﴿فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَوَلَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﴾؛

«[در این بین] جابر بن عبدالله انصاری [از اصحاب رسول خدا ﷺ] از جابر خاست و

گفت: ای رسول خدا! بفرمایید امامان از فرزندان علی بن ابیطالب چه کسانی هستند؟!»

از جمله روایاتی که رسول خدا ﷺ همه‌ی امامان دوازده‌گانه را مشخصاً

معرفی فرموده‌اند، این روایت است که فرمود:

﴿الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سَيِّدَا الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سُنْدَرُكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّْي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْكَازِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ التَّيْبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ النَّتْقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزُّكِّيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلُؤُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا﴾؛

اسامی امامان را یکی پس از دیگری ذکر فرمود تا به امام محمد بن علی باقر

رسید. اینجا فرمود: ای جابر! تو زنده می‌مانی و او را درک می‌کنی. وقتی او را درک



کردی از من به او سلام برسان. آنگاه اسامی دیگر امامان را ذکر کرد تا به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید و فرمود: او کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

در ادامه‌ی سخن فرمود:

هُؤْلَاءِ يَا جَابِرُ خُلَفَائِي وَ اَوْصِيَائِي وَ اَوْلَادِي وَ عِثْرَتِي مَنْ اطَاعَهُمْ فَقَدْ اطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَ مَنْ اَنْكَرَهُمْ اَوْ اَنْكَرَ وَاِحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ اَنْكَرْتَنِي وَ بِهِمْ يُمَسِكُ اللهُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ عَلَيِ الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهِ وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ الْاَرْضَ اَنْ تَمِيدَ بِاَهْلِهَا؛^۱

«اینان ای جابر! خلفا و اوصیای من، فرزندان و خاندان منند. کسی که آن‌ها را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و کسی که آن‌ها را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و کسی که آن‌ها را یا یکی از آن‌ها را منکر شود، مرا منکر شده است! به سبب آن‌هاست که خدا آسمان را از اینکه سقوط بر زمین کند نگه می‌دارد و به سبب آن‌هاست که خدا زمین را از اینکه اهلش را به اضطراب بیفکند حفظ می‌کند».

امام علی (ع)، حافظ نظام عالم به اذن خداوند

آری؛ وجود اقدس امام به اذن خدا حافظ نظام عالم است. روزی روزی خوران به یمن و برکت امام به آن‌ها می‌رسد؛ ثبات و بقای زمین و آسمان در پرتو نور وجود اقدس امام محقق می‌گردد.

(يُمْنُهُ رِزْقَ الْوَرَى وَ بُوْجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ)؛

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحات ۱۸ و ۱۹، حدیث ۹۹.



این روایت را نیز مورد توجه قرار بدهیم که حضرت امام باقر علیه السلام به نقل از آباء کرامش از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل نقل فرموده است که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأَّتْ بَوْلَايَةَ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأَّتْ بَوْلَايَةَ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً؛^۱»
 «قسم به عزت و جلال خودم، من به طور حتم عذاب می کنم هر امتی از امام اسلامی

را که تن به ولایت و حاکمیت پیشوای جائری بدهد که از جانب خدا منصوب به ولایت نشده باشد؛ اگر چه آن امت در اعمال خود صالح و پرهیز کار از گناهان باشد و به طور حتم مشمول عفو خود قرار می دهم هر امتی را که تن به ولایت پیشوای عادل بدهد که منصوب از جانب خدا باشد؛ اگر چه آن امت در اعمال خود ناصالح و بدعمل باشد!»

قبولی اعمال منوط به اقرار به ولایت

در روایت دیگری حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ عَنْ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ وَ عَنِ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ عَنِ الصِّيَامِ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ الْحَجِّ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ وَلايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنْ أَقْرَبَ بَوْلَايَتِنَا ثُمَّ مَاتَ عَلَيْهَا قُبِلَتْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ صَوْمُهُ وَ زَكَاتُهُ وَ حَجُّهُ وَ إِنْ لَمْ يُقِرَّ بَوْلَايَتِنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِ؛^۲»

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۶.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۷.



«اولین چیزی که مورد پرسش قرار می‌گیرد از بنده‌ای که در حضور خدا نکه داشته شود، نمازهای واجب، زکات واجب، روزه واجب، حج واجب و ولایت ما اهل بیت است. حال اگر اقرار به ولایت ما کرده و مرده باشد، تمام اعمالش از نماز و روزه و زکات و حج مقبول خدا می‌شود و اگر اقرار به ولایت ما در حضور خدا نداشته است، هیچکدام از اعمالش مقبول در نزد خدا نمی‌گردد».

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام گفته است: سالی در عرفات خدمت امام بودم. از کثرت جمعیت حجاج متعجب شدم. به حضور امام علیه السلام عرض کردم امسال چه جمعیت زیادی به حج آمده‌اند! امام نگاهی به اطراف انداخت و فرمود:

(أَدْنُ مِنِّي)؛

نزدیک من بیا. (شاید از جهت تقیه* لازم بود آهسته گفته شود).

به امام نزدیک شدم، فرمود:

(غَنَاءُ يَأْتِي بِهِ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ)؛

«خس و خاشاکی است که موج از هر طرف می‌آورد».

(وَ اللَّهُ مَا الْحَجُّ إِلَّا لَكُمْ لَا وَ اللَّهِ مَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ إِلَّا مِنْكُمْ)؛^۱

«به خدا قسم حج نیست مگر از آن شما، نه به خدا قسم، خداوند از کسی جز شما

قبول نمی‌کند».

ولایت علی و آل علی علیهم السلام اصل اصیل دین

این روایات و نظایر اینها نشان می‌دهند: آنچه در دین اصالت دارد،

* تقیه: پرهیز از افشای عقیده در شرایط غیر مناسب.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۴.



موضوع ولایت علی و آل علی علیهم السلام است و خداوند آن دینی را می‌پذیرد که از طریق اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله به دست آمده باشد. از غیر این طریق آنچه از معارف و احکام به دست آمده باشد، در نزد خدا اصلاً دین به حساب نمی‌آید. البته هیچگاه نباید از این حقیقت غافل شویم که پیروی از اهل بیت علیهم السلام وقتی صادق خواهد بود که در مقام عمل، ظهور و بروز داشته باشد و گرنه صرف ادعای تمسک به ولایت، تأثیری در نجات انسان نخواهد داشت!!

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: از پدر بزرگوار شما نقل می‌کنند که فرموده است:

(إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَهُمْ يَسْتَحِلُّونَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ كُلِّ مُحَرَّمٍ)؛

همین که حق را شناختی [و معتقد به ولایت ما شدی] هر کاری که خواستی انجام

بده و دنبال همین حرف تمام حرام‌ها را حلال می‌دانند؛ آیا این نقل درست است؟!

(قَالَ مَا لَهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِمَّا قَالَ أَبِي إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَيْرٍ يُقْبَلُ مِنْكَ)؛^۱

«امام علیه السلام فرمود: خدا لعنتشان کند! این چه حرفی است که می‌زنند؟! پدرم

فرموده است وقتی حق را شناختی [و در مسیر ولایت ما قرار گرفتی] هر کار نیکی را که

خواستی انجام بده [مطمئن باش] که از تو قبول می‌شود»!

لزوم رعایت اعتدال در عملکرد محبان ولایت

تمسک به ولایت اهل بیت وقتی تحقق می‌یابد که انسان ابتدا از معارف و تعلیمات آن اولیای خدا آگاه گردد و سپس با رعایت اعتدال دور از هرگونه افراط و تفریط، دانسته‌های خود را در مقام عمل ظاهر سازد.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۴، حدیث ۱۹.



امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت علاء بن زیاد (از دوستانشان) تشریف فرما شدند. دیدند خانه‌ی وسیعی دارد. فرمود: به این خانه‌ی وسیع در دنیا چه نیازی داری؟ در آخرت به چنین خانه‌ای نیازمندتر خواهی بود! آنگاه فرمودند: البته می‌توانی از همین خانه برای آخرت نیز خانه بسازی. در این خانه سفره‌های اطعام بگسترانی؛ صله‌ی ارحام نمایی؛ از مستمندان دستگیری کرده و در حل مشکلات مردم کوشا باشی. عرض کرد: اطاعت می‌کنم یا امیرالمؤمنین! بعد گفت: من از برادرم عاصم به حضورتان شکایت دارم. فرمود: از چه جهت از او شاکی هستی؟ گفت: او به کُلّی ترک دنیا کرده، نه به وضع خوراک و پوشاک خودش می‌رسد و نه حقوق اهل و عیالش را رعایت می‌کند. امام علیه السلام از شنیدن این سخن ناراحت شد و فرمود: او را پیش من بیاورید. وقتی او وارد شد امام علیه السلام فرمود:

(يَا عُدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْحَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَ لَدَّكَ)؛

«ای دشمنک خود! شیطان پلید تو را به سرگردانی واداشته است آیا به زن و

فرزندت رحم نکردی؟»

(أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا)؛

«آیا تو می‌پنداری خدا دوست ندارد آنچه را که حلال کرده است، تو از آنها

استفاده کنی؟»

گفت: یا امیرالمؤمنین! من می‌خواهم از شما در خوراک و پوشاک پیروی کنم. فرمود:

(وَيَحْكُ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ)؛

«وای بر تو! من مثل تو نیستم!»

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ)



كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ^۱!

«خداوند بر پیشوایان حقّ واجب کرده که خود را همدوش باضعفا و تهیدستان مردم قرار دهند تا فقر و تنگدستی به آن‌ها فشار نیاورد و پریشان حالشان نگرداند».

او می‌گفت: یا امیرالمؤمنین! من می‌بینم شما نان جو با نمک می‌خورید و لباس وصله‌دار می‌پوشید! من هم می‌خواهم مثل شما غذا بخورم و لباس بپوشم. امام علیه السلام فرمود: من با تو فرق دارم! من زمامدار مردمم. من باید طوری زندگی کنم که با ضعفا در یک ردیف باشم تا اندکی از ناراحتی آن‌ها کاسته شود زیرا وقتی آن‌ها اغنیا را می‌بینند که زندگی غرق در رفاه از لحاظ خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب دارند طبعاً از زندگی فقیرانه‌ی خودشان ناراحت می‌شوند و فشار می‌خورند ولی وقتی دیدند من هم که زمامدارشان هستم در زندگی همدوش با آن‌ها هستم دلخوش شده و کمتر غصه می‌خورند اما تو که در یک چنین موقعیتی نیستی باید زندگی عادی داشته باشی و بر خود و اهل و عیالت تنگ نگیری!

لزوم ساده زیستی رهبران دینی

این گفتار لطیف هم از عالم جلیل القدر مرحوم وحید بهبهانی (رض) که از اعظم علمای عصر خود بوده است، نقل شده: روزی یکی از عروس‌های خود را دید لباسی از جنس و سنخ لباس زن‌های اعیان و اشراف پوشیده است. ناراحت شد. پرسش یعنی شوهر آن خانم را خواست و توبیخش کرد که چرا باید زن تو (عروس من) این‌گونه لباس پوشیده باشد؟! پسر هم که مرد عالمی بود دلیل از آیه‌ی قرآن آورد و گفت: خدا فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾^۲

«ای رسول! بگو: چه کسی زینت‌ها و نعمت‌های خدا دادی و خوراک‌های طیب را

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.



برای بندگان خدا حرام کرده است...؟

آقا فرمود: این را من هم می دانم. من نگفتم: نوشیدن و پوشیدن و مسکن و مرکب خوب داشتن حرام است. این گونه ممنوعیت ها و سخت گیری ها در دین ما نیست ولی یک مطلب دیگری اینجا هست و آن اینکه ما امروز پیشوای دینی مردم محسوب می شویم، زندگی ما باید آرام بخش روحی فقرا و تنگدستان از مردم باشد! آن ها که نمی توانند با ثروتمندان و اعیان و اشراف جامعه همدوشی کنند طبعاً ناراحت می شوند. تنها مایه ی تسکین آلام روحی آن ها ما هستیم که وقتی زندگی ساده ی ما را می بینند، آرامش خاطر پیدا می کنند و می گویند باکمان نیست آقا هم مثل ما زندگی می کند. حال اگر ما هم به رنگ اغنیا در آییم، آن یگانه مسکن آلام روحی را هم از دست آن بینوایان گرفته ایم. ما که نمی توانیم وضع موجود را دگرگون کنیم پس حداقل این مقدار همدردی با ضعیفان را داشته باشیم و خود را هم رنگ با اغنیا نسازیم!

آری؛ او و امثال او هستند که حق دارند بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وگر نه تمسک به ولایت امیرالمؤمنین تنها با گفتن این جمله حاصل نمی شود! مکتب فضیلت پرور امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در دامن خود انسان هایی از مردان و زنان می پروراند که، راستی عظمت و جلالت و حریت و آزادگی روحی اشان دل ها را می لرزاند و چشم ها را خیره می سازد. به عنوان نمونه از گروه زنان در تاریخ تشیع نام سوده بنت عماره به چشم می خورد. این زن از قبیله ی همدان بوده و قلبش از حب امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ موج می زده. اساساً قبیله ی همدان که تیره ای از مردم یمن بودند از آن جهت که به دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ مسلمان شده بودند؛ زن و مردشان از شیعیان با اخلاص و فدا بیان حقیقی آن حضرت بودند از این لحاظ، سوابق درخشانی در تاریخ اسلام و تشیع دارند.



سوده که ذوق شعری هم داشته است در جنگ صفین با سرودن چند شعر مهیج و آتشبار که به وسیلهی سربازان مجاهد در میدان جنگ خوانده می‌شد؛ احساسات سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام را تحریک کرد و به آن‌ها نیروی ثبات و استقامت بخشید آنچنان که حمله‌ی سختی به لشکر معاویه بردند و نزدیک شد که شیرازه‌ی لشکر از هم پاشیده شود و معاویه شکست قطعی بخورد و... لذا این اشعار آن روز، معاویه را چنان آتشی کرد که کینه‌ی آن زن شیردل را در دل گرفت و دنبال فرصتی می‌گشت که انتقام آن روز را از وی بگیرد.

این جریان گذشت و امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید و معاویه حاکم مطلق بر امت اسلامی شد و بُسْرَبین اَرْطَاة را که آدمی بی‌رحم خونخوار بود و بغض و عداوت شدید نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت حاکم و فرماندار بر قبیله‌ی همدان کرد. او چون می‌دانست آن قبیله از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند؛ بنای اذیت و آزار بر آن‌ها گذاشت؛ مالیات‌های سنگین بر آن‌ها بست و هر کس لب به اعتراض می‌گشود اموالش را مصادره می‌کرد و سپس گردن می‌زد! مردم بیچاره هم که می‌دانستند او تمام این اختیارات را از شخص معاویه گرفته است از هرگونه اقدام و چاره‌اندیشی مأیوس بودند و جز سوختن و ساختن چاره‌ای نمی‌دیدند.

سوده که دادخواهی‌ها و انسان‌دوستی‌ها و عدالت‌پروری‌های علی علیه السلام را دیده بود، از مشاهده‌ی آن همه مظالم و بیدادگری‌های فرماندار معاویه به ستوه آمد. از طرفی هم می‌دید مردان و جوانان قبیله چنان مرعوب بیدادگری‌های او شده‌اند که انتظار هیچگونه اقدامی از آن‌ها نمی‌رود! ناچار به فکر افتاد که شخصاً چاره‌ای بیندیشد. روی همین فکر با عزمی راسخ مردانه سوار شتر شد و راه طولانی حجاز تا شام را در پیش گرفت و یگراست به دربار معاویه وارد شد و از دربان خواست برای ورود او اجازه بگیرد. گفت: به معاویه بگو، سوده بنت عماره است و قصد ملاقات دارد. همین که معاویه اسم سوده را شنید او را شناخت که همان زن با شهامتی است که در صفین دلش را به درد آورده است. او سوده را در آسمان می‌جست و اینک او با پای خود به دربار معاویه آمده بود! خیلی خوشحال شد و گفت: بگو وارد شود. تا چشم معاویه به سوده افتاد گفت: هان ای زن! تو همان نیستی که در صفین با اشعار رزمی



خود سپاهیان علی را علیه من تشجیع کردی؟ سوده بدون ترس و وحشت گفت: بله، من همان زنم و آن اشعار را هم آن روز من گفته بودم و امروز هم هیچ معذرت خواهی نمی‌کنم. اما معاویه! آن روز، گذشته و جنگ صفین تمام شده است، تو گذشته را نادیده بگیر و سخن از حال به میان آور. معاویه گفت: نه، من کسی نیستم که گذشته‌ها را فراموش کرده باشم. سوده گفت: من نگفتم تو فراموش کرده‌ای، گفتم گذشته را نادیده بگیر. من امروز به منظور دیگری از حجاز پیش تو آمده‌ام. معاویه که آدم زرنک و خونسردی بود گفت: بسیار خوب! گذشته را نادیده گرفتیم، بگو حال برای چه آمده‌ای؟ سوده گفت: معاویه! تو امروز زمامدار امت اسلامی شده‌ای. مقدرات یک ملت عظیمی را به دست گرفته‌ای. از خدا بترس. روز قیامت و حسابی در کار است. خداوند قهار منتقم درباری حقوق از دست رفته‌ی مردم از تو بازخواست می‌کند. تو مرد خونخواری را بر ما مسلط کرده‌ای که همچون خوشه‌های گندم ما را درو می‌کند. از روزی که میان ما آمده، مردان ما را می‌کشد، اموال ما را تصاحب می‌کند، مانند گاو مستی که در علفزار افتد، حقوق ما را پایمال می‌کند و از هستی ساقطمان می‌سازد.

اگر ملاحظه‌ی فرمانبرداری تو نبود؛ ما خود می‌توانستیم دسته جمعی به پاخیزیم و حساب او را یکسره نماییم ولی گفتم بهتر این است که مستقیماً به تو مراجعه کنم و شکایت او را نزد تو آورم. حال اگر او را عزل کردی؛ بسی خشنود می‌شویم و از تو تشکر می‌کنیم و گرنه خود می‌دانیم و عامل تو. معاویه از این حرف سخت برآشفته و فریاد کشید: هان ای زن! تو چنان گستاخ گشته‌ای که در حضور من این گونه سخن می‌گویی و مرا از قیامت و انقلاب قبیله‌ات می‌ترسانی؟! به خدا قسم هم‌اکنون دستور می‌دهم تو را با نهایت ذلت و خواری بر شتر چموشی سوار کنند و به سوی بئرین ارطاة بفرستند تا به هر نحوی که او مصلحت دید درباری تو حکم کند!

زن بیچاره‌ی مظلوم ستم‌دیده این سخن را که شنید ساکت شد و سر به زیر انداخت. چه بگوید؟! وقتی بنا شد یک آدم پست رذل نانچیب که بویی از انسانیت نبرده است



بر مسند قدرت بنشینند و همه گونه وسایل زدن و کوبیدن در اختیارش باشد، صدا را در گلو افکنده ابروها را در هم بکشد و پاها را محکم بر زمین بکوبد که آهای می‌زنم، می‌بندم، می‌گشم... بدیهی است که نه منطق می‌فهمد و نه حرمتی سرش می‌شود. بعضی هستند که اصالت و نجابت و انسانیتی دارند! وقتی به مقام و منصبی برسند خود را گم نمی‌کنند و مست باده‌ی مقام و منصب نمی‌شوند. بلکه افتاده‌تر و متواضع‌تر می‌شوند و با مهربانی و احترام و ادب با مردم مواجه می‌شوند. اما بعضی بیچاره‌ها، اصالت و نجابت سرشان نمی‌شود و مدتی هم محرومیت کشیده‌اند، ناگهان خود را پشت میزی می‌بینند که چند نفری هم مقابلشان ایستاده‌اند دیگر او یلاست! یابویی که علف خشکیده‌ی بو گرفته هم پیدا نمی‌کرد؛ اینک یک من جو مقابلش بریزند، دیگر چیزی جلوگیرش نخواهد شد. شبیه می‌کشد، گاز می‌گیرد و جفتک می‌پرانند و هنگامه‌ای برپا می‌کند.

عکس‌العمل نانجیبانه‌ی معاویه

معاویه‌ی نانجیب بنا کرد در مقابل یک زن مظلوم بی‌پناه، چموشی کردن و عربده کشیدن زن با کمال وقار و متانت بدون اینکه خود را بیازد چند لحظه‌ای سکوت کرد و سر به زیر انداخت. بعد همانطور که چشم به زمین دوخته بود دو بیت شعر سرود و شروع کرد آهسته و آرام آن را خواندن:

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا قَبْرُ فَاصْبِحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا
 قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَنْبَغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

«درود و صلوات خدا بر روان پاک آن بزرگمردی باد که وقتی زیر خاک رفت حق و عدالت را هم با خود زیر خاک برد. او با حق و عدالت پیمان بسته بود که جز راه حق و ایمان نییامد و لحظه‌ای از حق جدا نشود.»

این دو بیت را خواند و بی اختیار گریه کرد. معاویه که اندکی تحت تأثیر قرار گرفته بود



گفت: هان ای سوده! این شخص که گفتی و او را ستودی که بود؟ گفت: او به خدا قسم مولا و سرور من امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. گفت: مگر علی علیه السلام درباره‌ی تو چه کرد؟ گفت: معاویه! وقتی او شخصی را برای گرفتن زکات میان قبیله‌ی ما فرستاد، عامل آن حضرت نسبت به ما اجحافی کرد، من برای شکایت پیش علی رفتم. وقتی رسیدم؛ مشغول نماز بود؛ همین که احساس کرد کسی وارد شده و کاری دارد نمازش را کوتاه کرد و با کمال رحمت و مهربانی پرسید: با من کاری داری؟ گفتم: مردی را که میان ما فرستاده‌اید نسبت به ما اجحافی روا داشته است؛ به شکایت از وی آمده‌ام. وقتی علی این حرف را از من شنید رنگش متغیّر شد و گریه‌کنان دست به آسمان برداشت و گفت:

(اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَ عَلَيِّهِمْ وَ إِنِّي لَمِ أَمْرُهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ)؛

«خدا یا! تو خود شاهد بر من و بر عمّال من هستی. من به آن‌ها دستور ظلم به

آفریدگان تو را نداده‌ام».

بعد صفحه‌ای برداشت و روی آن نوشت:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) «... قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاعْتَدُوا لِكَيْلٍ وَ الْمِيزَانِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»؛

بعد خطاب به عاملش نوشت: از لحظه‌ای که این نامه‌ام را خواندی از کار برکناری. آنچه اموال از مردم گرفته‌ای نگه دار تا عامل دیگری بفرستم. اموال را تحویل او بده و خود به نزد من بیا. با همین چند جمله‌ی کوتاه آن عامل را عزل کرد. معاویه! آن رفتار علی علیه السلام بود با من و این هم رفتار تو!

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸۵.



شگفتی معاویه از سخنان سوده‌ی همدانی!

معاویه سخت تحت تأثیر قرار گرفت و به منشی خود دستور داد برای بسرین ارطاة فرمانی بنویسد که آنچه از سوده گرفته به او پس بدهد و با او خوش‌رفتار باشد. سوده گفت: آیا این فرمان تنها متعلق به من است یا برای همه‌ی قوم و قبیله‌ی من؟ گفت: تنها برای توست. گفت: من هم نمی‌خواهم! این برای من ننگ است که خودم را از قوم و قبیله‌ام جدا کنم. اگر برای همه‌ی قومم می‌نویسی؛ می‌برم و گرنه که بگذار من هم با سرنوشت آن‌ها شریک باشم. دستور داد بنویسند، این زن با قوم و قبیله‌اش در امان باشند و اموالشان را به صاحبانشان برگردانند. آنگاه با یک دنیا تعجب و حیرت گفت: ای عجب! مگر سخنان علی علیه السلام چقدر به شما جرأت و شهامت داده است که در حضور من این چنین آزادانه و بی‌پروا سخن می‌گویید؟!^۱

به هر حال ما هم از صمیم قلب می‌گوییم:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَّةِ عليه السلام
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ



۱- سفینه البحار، جلد ۱ (سود)، صفحه‌ی ۶۷۱.